رشته

مفاهیم قرآن کریم

از ابتدای سوره مبارکه قدر تا پایان سوره مبارکه تکاثر

(تفسیر نمونه، جلد ۲۷)

صفحات ۱۷۸ الی ۲۸۸

ویژه گروه ٤

متوسطه دوم (دهم، یازدهم و دوازدهم) و پیش‌دانشگاهی

شرکت خطوط لوله و مخابرات نفت ایران
روابط عمومی

سوره قـدر

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوای سوره قدر

محتوای این سوره، چنان که از نامش نیز پیدا است، بیان نزول قرآن مجید در «شب قدر» است، و سپس بیان اهمیت «شب قدر» و برکات و آثار آن.

در این که: این سوره در «مکّه» نازل شده، یا «مدینه»؟ مشهور میان مفسران «مکّی» بودن آن است، ولی بعضی احتمال داده اند: در «مدینه» نازل شده است، زیرا در روایتی آمده که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در خواب دید «بنی امیه» از منبر او بالا رفته اند، این امر بر پیامبر گران آمد و ناراحت شد، سوره «قدر» نازل گردید و پیامبر را تسلّی دارد (لذا بعضی «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» را ناظر به مدت حکومت «بنی امیه» که حدود یک هزار ماه بود می دانند) و می دانیم: مسجد و منبر در «مدینه» تشکیل شد، نه در «مکّه».(۱)

اما، معروف ـ چنان که گفتیم: ـ «مکّی» بودن است، و این روایت ممکن است از قبیل تطبیق باشد، نه شأن نزول.

* * *

۱ ـ «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۸۸ و «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۷۱.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ قَرَأَها أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ کَمَنْ صامَ رَمَضانَ وَ أَحْیا لَیْلَةَ الْقَدْرِ: «هر کس آن را تلاوت کند، مانند کسی است که ماه رمضان را روزه گرفته، و شب قدر را احیا داشته است».(۱)

در حدیث دیگری، از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ اِنّا أَنْزَلْناهُ بِجَهْر کانَ کَشاهِرِ سَیْفِهِ فِی سَبِیْلِ اللّهِ، وَ مَنْ قَرَأَها سِراً کانَ کَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِی سَبِیْلِ اللّهِ:

«کسی که سوره «انا انزلناه» را بلند و آشکار بخواند، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده و جهاد می کند، و کسی که به طور پنهان بخواند، مانند کسی است که در راه خدا به خون آغشته شده است».(۲)

واضح است، این همه فضیلت از آنِ کسی نیست که آن را می خواند و حقیقتش را درک نمی کند، بلکه از آنِ کسی است که، می خواند، می فهمد و به محتوایش جامه عمل می پوشاند، قرآن را بزرگ می شمرد و آیاتش را در زندگی پیاده می کند.

* * *

---

۱ و ۲ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۱۶.

۱ إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ
۲ وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ
۳ لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ
٤ تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ
۵ سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم!

۲ ـ و تو چه می دانی شب قدر چیست؟!

۳ ـ شب قدر بهتر از هزار ماه است!

٤ ـ فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می شوند.

۵ ـ شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع سپیده!

تفسیر:

شب قدر شب نزول قرآن!

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود: قرآن مجید در ماه مبارک «رمضان»

نازل شده است: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ»(۱) و ظاهر این تعبیر آن است که: تمام قرآن در این ماه نازل گردید.

در نخستین آیه سوره «قدر» می افزاید: «ما آن را در شب قدر نازل کردیم» (إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ).

گر چه، در این آیه صریحاً نام قرآن ذکر نشده، ولی مسلّم است که ضمیر «إِنّا أَنْزَلْناهُ» به «قرآن» باز می گردد و ابهام ظاهری آن برای بیان عظمت و اهمیت آن است.

تعبیر به إِنّا أَنْزَلْناهُ: «ما آن را نازل کردیم» نیز اشاره دیگری به عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است، که خداوند نزول آن را به خودش نسبت داده، مخصوصاً با صیغه «متکلم مع الغیر» که مفهوم جمعی دارد و دلیل بر عظمت است.

نزول آن در شب «قدر»، همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسان ها تعیین می شود، دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.

از ضمیمه کردن این آیه با آیه سوره «بقره»، نتیجه گیری می شود که شب قدر در ماه مبارک «رمضان» است، اما کدام شب است؟ از قرآن چیزی در این مورد استفاده نمی شود، ولی روایات در این باره بحث فراوان کرده اند، که در پایان تفسیر این سوره، به خواست خدا، در این زمینه و مسائل دیگر سخن خواهیم گفت.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: هم از نظر تاریخی و هم از نظر ارتباط محتوای قرآن با حوادث زندگی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، مسلّم است این کتاب آسمانی به طور تدریجی و طی ۲۳ سال نازل گردید، این امر چگونه با آیات فوق که می گوید: در ماه رمضان و شب قدر نازل شده، سازگار می باشد؟

---

۱ ـ بقره، آیه ۱۸۵.

پاسخ این سؤال ـ به گونه ای که بسیاری از محققان گفته اند ـ این است که: قرآن دارای دو نزول بوده است.

نزول دفعی، که در یک شب تمام آن، بر قلب پاک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا «بیت المعمور» یا از «لوح محفوظ» به آسمان دنیا، نازل گردید.

و نزول تدریجی، که در طول بیست و سه سال دوران نبوت انجام گرفت.(۱)

بعضی نیز گفته اند: آغاز نزول قرآن در «لیلهٔ القدر» بوده نه تمام آن، ولی این بر خلاف ظاهر آیه است که می گوید: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

قابل توجه این که: درباره نازل شدن قرآن در بعضی از آیات، تعبیر به «انزال» و در بعضی تعبیر به «تنزیل» شده است، و از پاره ای از متون لغت استفاده می شود: «تنزیل» معمولاً در جائی گفته می شود که چیزی تدریجاً نازل گردد، ولی «انزال» مفهوم وسیعتری دارد، که نزول دفعی را نیز شامل می گردد.(۲)

این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده، می تواند اشاره به دو نزول فوق باشد.

* * *

در آیه بعد، برای بیان عظمت شب قدر می فرماید: «تو چه می دانی شب قدر چیست»؟ (وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ).

* * *

و بلافاصله می گوید: «شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است» (لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ).

این تعبیر نشان می دهد: عظمت این شب به قدری است که حتی پیغمبر

---

۱ ـ شرح این مطلب را ذیل آیه ۳ سوره «دخان»، جلد ۲۱ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱٤۸ به بعد بیان کرده ایم.

۲ ـ «مفردات راغب»، ماده نزل.

اکرم(صلی الله علیه وآله) با آن علم وسیع و گسترده اش قبل از نزول این آیات، به آن واقف نبود.

می دانیم: هزار ماه بیش از هشتاد سال است، به راستی، چه شب با عظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی پر برکت ارزش دارد.

در بعضی از تفاسیر آمده است: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده) جهاد فی سبیل اللّه بود، اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می شد، آیه فوق نازل گشت و بیان کرد که: «شب قدر از هزار ماه برتر است».(۱)

در حدیث دیگری نیز آمده است: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند سخن به میان آورد، اصحاب آرزو کردند: ای کاش آنها هم چنین توفیقی پیدا می کردند، آیه فوق در این زمینه نازل شد.(۲)

در این که: عدد «هزار» در اینجا برای «تعداد» است یا «تکثیر»؟ بعضی گفته اند: برای تکثیر است، و ارزش شب قدر از هزاران ماه نیز برتر می باشد، ولی روایاتی که در بالا نقل کردیم نشان می دهد: عدد مزبور، برای تعداد است، و اصولاً عدد، همیشه برای تعداد است، مگر این که قرینه روشنی بر تکثیر باشد.

* * *

سپس، به توصیف بیشتری از آن شب بزرگ پرداخته، می افزاید: «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر کار نازل می شوند» (تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ).

با توجه به این که «تَنَزَّلُ» فعل مضارع است، و دلالت بر استمرار دارد (در

---

۱ و ۲ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۷۱.

اصل «تَتَنَزَّلُ» بوده) روشن می شود: شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)و نزول قرآن مجید نبوده، بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم، که در همه سال تکرار می شود.

در این که: منظور از روح کیست؟ بعضی گفته اند: «جبرئیل امین» است که «روح الامین» نیز نامیده می شود.

بعضی «روح» را به معنی «وحی» تفسیر کرده اند، به قرینه آیه ۵۲ سوره «شوری»: وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا: «همان گونه که بر پیامبران پیش وحی فرستادیم، بر تو نیز «وحی» را به فرمان خود وحی کردیم».

بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: «فرشتگان با وحی الهی در زمینه تعیین مقدرات در آن شب نازل می شوند».

در اینجا تفسیر سومی وجود دارد که از همه نزدیک تر به نظر می رسد، و آن این که: «روح» مخلوق عظیمی است، ما فوق فرشتگان، چنان که در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است: شخصی از آن حضرت سؤال کرد: «آیا روح همان جبرئیل است»؟ امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: جَبْرَئِیْلُ مِنَ الْمَلائِکَةِ، وَ الرُّوحُ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلائِکَةِ، أَ لَیْسَ أَنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ؟:

«جبرئیل از ملائکه است، و روح اعظم از ملائکه است، مگر خداوند متعال نمی فرماید: ملائکه و روح نازل می شوند»؟.(۱)

یعنی، به قرینه مقابله، این دو با هم متفاوتند، تفسیرهای دیگری نیز برای کلمه «روح» در اینجا ذکر شده، چون دلیلی برای آنها نبود از آن صرف نظر گردید.

منظور از «مِنْ کُلِّ أَمْرٍ» این است که: فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند، و هدف از

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ٤، صفحه ٤٨١.

نزول آنها انجام این امور است.

یا این که: هر امر خیر و هر سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند.(۱)

بعضی نیز گفته اند: منظور این است که، آنها به امر و فرمان خدا نازل می شوند، ولی مناسب همان معنی اول است.

تعبیر به «رَبِّهِم» که در آن تکیه روی مسأله ربوبیت و تدبیر جهان شده است، تناسب نزدیکی با کار این فرشتگان دارد، که آنها برای تدبیر و تقدیر امور نازل می شوند و کار آنها نیز گوشه ای از ربوبیت پروردگار است.

* * *

و در آخرین آیه می فرماید: «شبی است آکنده از سلامت و خیر و رحمت تا طلوع صبح» (سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ).

هم، قرآن در آن نازل شده، هم عبادت و احیاء آن معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می شود، هم رحمت خاصش شامل حال بندگان می گردد، و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می گردند.

بنابراین، شبی است سرتاسر سلامت، از آغاز تا پایان، حتی طبق بعضی از روایات، در آن شب، شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.

بنابراین، اطلاق «سلام» که به معنی سلامت است بر آن شب، (به جای اطلاق سالم) در حقیقت نوعی از تأکید است، همان گونه که گاه می گوئیم: فلان کس عین عدالت است.

بعضی نیز گفته اند: اطلاق «سلام» بر آن شب، به خاطر این است که:

---

۱ ـ طبق تفسیر اول «مِن» به معنی «لام» است، و مفهوم «مِنْ کُلِّ أمْر» «لِأَجْلِ کُلِّ أمْر» می باشد، و بنابر تفسیر دوم «مِن» به معنی «باء مصاحبت» می باشد.

فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤمنان سلام می کنند، یا به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) و جانشین معصومش می رسند و سلام عرضه می دارند.

جمع میان این تفسیرها نیز امکان پذیر است.

به هر حال، شبی است سراسر نور و رحمت و خیر و برکت و سلامت و سعادت و بی نظیر از هر جهت.

در حدیثی آمده است: از امام باقر(علیه السلام) سؤال شد: «آیا شما می دانید شب قدر کدام شب است»؟ فرمود: کَیْفَ لا نَعْرِفُ وَ الْمَلائِکَةُ تَطُوفُ بِنا فِیْها:

«چگونه نمی دانیم، در حالی که فرشتگان در آن شب در گرد ما دور می زنند»!.(۱)

در داستان ابراهیم(علیه السلام) آمده است: چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند(۲)، می گویند: لذتی که ابراهیم(علیه السلام) از سلام این فرشتگان برد، با تمام دنیا برابری نداشت، اکنون باید فکر کرد، وقتی گروه، گروه فرشتگان در شب قدر نازل می شوند و بر مؤمنان سلام می کنند، چه لذت و لطف و برکتی دارد؟!

وقتی ابراهیم(علیه السلام) را در آتش نمرودی افکندند، فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند، و آتش بر او گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر «برد» و «سلام» نمی شود؟

آری، این نشانه عظمت امت محمّد(صلی الله علیه وآله) است، که در آنجا بر خلیل(علیه السلام) نازل می شوند و در اینجا بر این امت اسلام.(۳)

* * *

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ٤، صفحه ٤٨٨، حدیث ۲۹.

۲ ـ هود، آیه ٦۹.

۳ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۳٦.

نکته ها:

۱ ـ چه اموری در شب قدر مقدر می شود؟

در پاسخ این سؤال، که چرا این شب، شب قدر نامیده شده؟ سخن بسیار گفته اند، از جمله این که:

۱ ـ شب قدر به این جهت «قدر» نامیده شده، که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود، شاهد این معنی در آیات ۳ و ٤ سوره «دخان» است که می فرماید: إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرینَ * فیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکیم:

«ما این کتاب مبین را در شبی پر برکت نازل کردیم، و ما همواره انذار کننده بوده ایم * در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم و تعیین می گردد».

این بیان، هماهنگ با روایات متعددی است که می گوید: در آن شب، مقدرات یک سال انسان ها تعیین می گردد، و ارزاق و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن لیله مبارکه، تفریق و تبیین می شود.

البته، این امر هیچگونه تضادی با آزادی اراده انسان و مسأله اختیار ندارد، چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگی ها و لیاقت های افراد، و میزان ایمان، تقوا، پاکی نیت و اعمال آنها است.

یعنی: برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است، یا به تعبیر دیگر: زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده، و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد، که تأکیدی بر آن است.

۲ ـ بعضی نیز گفته اند: آن شب را از این جهت شب قدر نامیده اند که: دارای قدر و شرافت عظیمی است (نظیر آنچه در آیه ۷٤ سوره «حج» آمده است: ما

قَدَرُوا اللّه حَقَّ قَدْرِهِ: «آنها قدر خداوند را نشناختند»).

۳ ـ گاه نیز گفته اند: به خاطر آن است که، قرآن با تمام قدر و منزلتش بر رسول والا قدر، و به وسیله فرشته صاحب قدر نازل گردید.

٤ ـ یا این که: شبی است که مقدر شده قرآن در آن نازل گردد.

۵ ـ یا این که: کسی که آن شب را احیا بدارد، صاحب قدر و مقام و منزلت می شود.

٦ ـ یا این که: در آن شب، آن قدر فرشتگان نازل می شوند، که عرصه زمین بر آنها تنگ می شود ـ چون تقدیر به معنی تنگ گرفتن نیز آمده است ـ مانند: «وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُه».(۱)

جمع میان تمام این تفسیرها در مفهوم گسترده «لیلة القدر» کاملاً ممکن است، هر چند تفسیر اول از همه مناسب تر و معروف تر است.

* * *

۲ ـ شب قدر کدام شب است؟

در این که «لیلة القدر» در ماه «رمضان» است تردیدی نیست; چرا که جمع میان آیات قرآن، همین معنی را اقتضا می کند.

از یکسو می گوید: «قرآن در ماه رمضان نازل شده»(۲) و از سوی دیگر می فرماید: «در شب قدر نازل گردیده» (آیات مورد بحث).

ولی، در این که کدام شب از شب های ماه رمضان است؟ گفتگو بسیار است، و در این زمینه، تفسیرهای زیادی شده، از جمله: شب اول، شب هفدهم، شب نوزدهم، شب بیست و یکم، شب بیست و سوم، شب بیست و هفتم، و شب بیست و نهم.

---

۱ ـ طلاق، آیه ۷.

۲ ـ بقره، آیه ۱۸۵.

اما، مشهور و معروف در روایات این است: در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است، لذا در روایتی می خوانیم: در دهه آخر ماه مبارک، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تمام شب ها را احیا می داشت و مشغول عبادت بود.

و در روایتی، از امام صادق(علیه السلام) آمده است: شب قدر، شب بیست و یکم یا بیست و سوم است، حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدامیک از این دو شب است و پرسید: اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدامیک را انتخاب نمایم؟! امام(علیه السلام) تعیین نفرمود، و افزود: مَا أَيْسَرَ لَيْلَتَيْنِ فِيما تَطْلُبُ: «چه آسان است دو شب برای آنچه می خواهی»!.(۱)

ولی، در روایات متعددی که از طرق اهل بیت(علیهم السلام) رسیده است، بیشتر روی شب بیست و سوم تکیه شده، در حالی که روایات اهل سنت بیشتر روی «شب بیست و هفتم» دور می زند.

در روایتی، از امام صادق(علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود:

اَلتَّقْدِيْرُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ تِسْعَةُ عَشَرَ، وَ الاِبْرامُ فِی لَيْلَةِ اِحْدی وَ عِشْرِيْنَ وَ الاِمْضاءُ فِی لَيْلَةِ ثَلاثُ وَ عِشْرِيْنَ:

«تقدیر مقدرات، در شب نوزدهم، تحکیم آن در شب بیست و یکم، و امضاء در شب بیست و سوم است»(۲) و به این ترتیب بین روایات جمع می شود.

ولی به هر حال، هاله ای از ابهام، شب قدر را به خاطر جهتی که بعداً به آن اشاره می شود، فرا گرفته است.

* * *

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٢٥، حدیث ۵۸.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٢٦، حدیث ٦٢.

۳ ـ چرا شب قدر مخفی است؟

بسیاری معتقدند: مخفی بودن شب قدر در میان شب های سال، یا در میان شب های ماه مبارک رمضان، برای این است که: مردم به همه این شب ها اهمیت دهند، همان گونه که خداوند:

رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده، تا مردم به همه طاعات روی آورند.

غضبش را در میان معاصی پنهان کرده، تا از همه بپرهیزند.

دوستانش را در میان مردم مخفی کرده، تا همه را احترام کنند.

اجابت را در میان دعاها پنهان کرده، تا به همه دعاها رو آورند.

اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته، تا همه را بزرگ دارند.

و وقت مرگ را مخفی ساخته، تا در همه حال آماده باشند.

و این، فلسفه مناسبی به نظر می رسد.

* * *

٤ ـ آیا شب قدر در امت های پیشین نیز بوده است؟

ظاهر آیات این سوره، نشان می دهد: شب قدر مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیست، بلکه، همه سال تا پایان جهان تکرار می شود.

تعبیر به فعل مضارع (تَنَزَّلُ) که دلالت بر استمرار دارد، و همچنین تعبیر به جمله اسمیه «سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» که نشانه دوام است نیز، گواه بر این معنی است.

به علاوه، روایات بسیاری که شاید در حدّ تواتر باشد نیز، این معنی را تأیید می کند (این نسبت به آینده).

ولی، آیا در امتهای پیشین نیز بوده است، یا نه؟.

صريح روايات متعددى اين است: اين از مواهب الهى بر اين امت مى باشد، چنان كه در حديثى از پيغمبر اكرم(صلى الله عليه وآله) آمده است: اِنَّ اللّهَ وَهَبَ لاُمَّتِى لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَمْ يُعْطِها مَنْ كانَ قَبْلَهُمْ: «خداوند شب قدر را به امت من بخشيده، و احدى از امت هاى پيشين از اين موهبت برخوردار نبودند».(١)

در تفسير آيات فوق نيز، بعضى از روايات دلالت بر اين مطلب دارد.

* * *

٥ ـ چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟

ظاهر اين است: بهتر بودن اين شب از هزار ماه، به خاطر ارزش عبادت و احياى آن شب است، و روايات فضيلت «ليلة القدر» و فضيلت عبادت آن كه در كتب شيعه و اهل سنت فراوان است، اين معنى را كاملاً تأييد مى كند.

علاوه بر اين، نزول قرآن در اين شب، و نزول بركات و رحمت الهى در آن، سبب مى شود كه از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

در حديثى، از امام صادق(عليه السلام) آمده است: به «على بن ابى حمزه ثمالى» فرمود: «فضيلت شب قدر را در شب بيست و يكم و بيست و سوم بطلب، و در هر كدام از اين دو، يک صد ركعت نماز به جاى آور، و اگر بتوانى هر دو شب را تا طلوع صبح احيا بدار و در آن شب غسل كن».

راوى مى گويد: عرض كردم: اگر نتوانم اين همه نماز را ايستاده بخوانم؟

فرمود: نشسته بخوان.

عرض كردم: اگر نتوانم؟

فرمود: در بستر بخوان، و مانعى ندارد در آغاز شب، خواب مختصرى بكنى و بعد مشغول عبادت شوى، درهاى آسمان در ماه رمضان گشوده است، شياطين

---

١ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ٣٧١.

در غل و زنجیرند، و اعمال مؤمنین مقبول است و چه ماه خوبی است ماه رمضان»؟!(۱)

* * *

٦ ـ چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟

از آنجا که در شب قدر سرنوشت انسان ها برای یک سال، بر طبق لیاقت ها و شایستگی های آنها، تعیین می شود، باید آن شب را بیدار بود، توبه کرد و خودسازی نمود، به درگاه خدا رفت و لیاقتی بیشتر و بهتر برای رحمت او پیدا کرد.

آری، در لحظاتی که سرنوشت ما تعیین می شود، نباید انسان در خواب باشد، و از همه چیز غافل و بی خبر، که در این صورت، سرنوشت غم انگیزی خواهد داشت!

قرآن، چون یک کتاب سرنوشت ساز است، و خط سعادت، خوشبختی و هدایت انسان ها در آن مشخص شده است، باید در شب قدر ـ شب تعیین سرنوشت ها ـ نازل گردد، و چه زیبا است رابطه میان «قرآن» و «شب قدر»؟ و چه پر معنی است پیوند این دو با یکدیگر؟

* * *

۷ ـ آیا شب قدر در مناطق مختلف، یکی است؟

می دانیم: آغاز ماه های قمری، در همه بلاد یکسان نیست، و ممکن است در منطقه ای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگری دوم ماه، بنابراین، شب قدر نمی تواند یک شب معین در سال بوده باشد، چرا که فی المثل: شب بیست و سوم در «مکّه» ممکن است شب بیست و دوم در «ایران» و «عراق» باشد، و به این

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦۲۵، حدیث ۵۸ (با تلخیص).

ترتیب، قاعدتاً هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند.

آیا این با آنچه از آیات و روایات استفاده می شود که: شب قدر یک شب معین است، سازگار است؟!

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که:

شب، همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر می افتد، و می دانیم: این سایه همراه گردش زمین در حرکت است، و یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می شود، بنابراین ممکن است شب قدر یک دوره کامل شب به دور زمین باشد، یعنی مدت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین را زیر پوشش خود قرار می دهد، شب قدر است، که آغاز آن از یک نقطه شروع می شود و در نقطه دیگر پایان می گیرد (دقت کنید).

* * *

خداوندا! به ما آن چنان بیداری و آگاهی عطا کن که از فضیلت لیلهٔ القدر بهره کافی گیریم!

پروردگارا! چشم امید ما به لطفت دوخته است مقدرات ما را بر وفق آن تعیین فرما!

بارالها! ما را از محرومان این ماه قرار مده که محرومیتی از آن بالاتر نیست!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره قدر(۱)

آخر ماه مبارک رمضان ۱٤۰۷

---

۱ ـ تصحیح: ۱۱ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره بیّنـه

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره بیّنه

مشهور این است: این سوره در «مدینه» نازل شده است، و محتوای آن نیز گواه بر همین معنی است; چرا که در آن مکرر از اهل کتاب بحث شده، و می دانیم سر و کار مسلمانان با اهل کتاب، بیشتر در «مدینه» بود.

از این گذشته، سخن از نماز و زکات هر دو به میان آمده، درست است که زکات در «مکّه» تشریع شده بود، ولی رسمیت و گسترش آن در «مدینه» بود.

به هر حال، این سوره، به رسالت جهانی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و آمیخته بودن آن با دلائل و نشانه های روشن، اشاره می کند، رسالتی که قبلاً آن را انتظار می کشیدند، ولی هنگامی که به سراغشان آمد، گروهی به خاطر این که: منافع مادیشان به خطر می افتاد، به آن پشت کردند.

در ضمن، این حقیقت را نیز در بردارد که: اصول دعوت انبیاء، مانند ایمان و توحید و نماز و روزه، اصولی است ثابت و جاودانی که در همه ادیان آسمانی وجود داشته است.

و در بخش دیگری از این سوره، موضعگیری های مختلف اهل کتاب و مشرکان را در برابر اسلام مشخص می کند: آن گروه که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقاتند.

و آن گروه که راه کفر و شرک و گناه پیش گرفتند، بدترین مخلوقات محسوب می شوند.

این سوره، دارای نام های متعددی است که به تناسب الفاظ آن انتخاب شده، اما از همه معروف تر سوره «بیّنه»، «لم یکن» و «قیّمهٔ» است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در فضیلت تلاوت این سوره چنین نقل شده: «اگر مردم می دانستند این سوره چه برکاتی دارد، خانواده و اموال را رها کرده، به فرا گرفتن آن می پرداختند»!

مردی از قبیله «خزاعه» عرض کرد: «ای رسول خدا! تلاوت آن چه اجر و پاداشی دارد»؟

فرمود: «نه هیچ منافقی آن را قرائت می کند، و نه کسانی که شک و تردید در دلشان است، به خدا سوگند، فرشتگان مقرب از آن روز که آسمان ها و زمین آفریده شده است آن را می خوانند، و لحظه ای در تلاوت آن سستی نمی کنند، هر کس آن را در شب بخواند، خداوند فرشتگانی را مأمور می کند که دین و دنیای او را حفظ کنند، و آمرزش و رحمت برای او بطلبند، و اگر در روز بخواند، به اندازه آنچه روز آن را روشن می کند و شب آن را تاریک می سازد، ثواب به او می دهند».(۱)

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۱.

۱ لَمْ يَكُنِ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكينَ مُنْفَكِّينَ حَتّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ

۲ رَسُولٌ مِنَ اللّهِ يَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً

۳ فيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ

٤ وَ ما تَفَرَّقَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلاّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ

۵ وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دينُ الْقَيِّمَةِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ کافران از اهل کتاب و مشرکان (می گفتند:) دست از آئین خود بر نمی دارند تا دلیل روشنی برای آنها بیاید.

۲ ـ پیامبری از سوی خدا که صحیفه های پاکی را بخواند.

۳ ـ و در آن نوشته های پر ارزشی باشد (ولی هنگامی که آمد ایمان نیاوردند، مانند اهل کتاب).

٤ ـ اهل کتاب اختلاف نکردند مگر بعد از آن که دلیل روشن برای آنان آمد!

۵ ـ و به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند در حالی که دین

خود را برای او خالص کنند و به توحید باز گردند، و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند; و این است آئین مستقیم و پایدار!

تفسیر:

این است آئین جاویدان

در آغاز سوره، به وضع اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان عرب قبل از ظهور اسلام پرداخته، می گوید: «آنها مدعی بودند: ما دست از آئین خود بر نمی داریم، تا دلیل روشنی و پیامبر مسلّمی برای ما بیاید» (لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکِّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ).

* * *

«پیامبری که از سوی خدا باشد، و صحیفه های پاک و پاکیزه ای را بر ما بخواند» (رَسُولٌ مِنَ اللّهِ یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً).

* * *

«صحیفه هائی که در آن نوشته های درست و موزون و ثابت و پر ارزش باشد» (فیها کُتُبٌ قَیِّمَةٌ).

* * *

آری، آنها قبل از ظهور پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین ادعائی را داشتند، ولی بعد از ظهور او و نزول کتاب آسمانیش، صحنه عوض شد، و آنها در دین خدا اختلاف کردند «و اهل کتاب اختلاف نکردند، مگر بعد از آن که دلیل روشن و پیامبر راستین و آشکار برای آنها آمد» (وَ ما تَفَرَّقَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلاّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ).

به این ترتیب، آیات فوق، ادعای اهل کتاب و مشرکان را بازگو می کند، که

در آغاز، اصرار داشتند: اگر پیامبری با دلائل روشن برای دعوت ما بیاید، پذیرا می شویم.
ولی، بعد از آمدنش، از این قول خود سرباز زدند، و با او به مقابله و ستیز برخاستند، جز گروهی که طریق ایمان را پیش گرفتند.
بنابراین، آیه فوق شبیه چیزی است که در سوره «بقره» آیه ۸۹ آمده است: وَ لَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّه مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّه عَلَى الْكافِرين:
«هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند، و پیش از آن به خود نوید فتح می دادند، هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد».
می دانیم: اهل کتاب، انتظار چنین ظهوری را داشتند، و قاعدتاً مشرکان عرب که اهل کتاب را از خود عالم تر و آگاه تر می دانستند نیز، در این برنامه با آنها هم صدا بودند، ولی بعد از تحقق آرزوهایشان، مسیر خود را تغییر دادند و به صف مخالفان پیوستند.
جمعی از مفسران، اعتقاد دیگری در تفسیر این آیات دارند، و آن این که: آنها واقعاً، ـ نه بر حسب ادعا ـ از آئین خود دست بر نمی داشتند و منفک و جدا نمی شدند، تا دلیل روشنی به سراغشان آید.
ولی، مفهوم این سخن آن است که: بعد از آمدن چنین دلیل روشنی، ایمان آوردند، در حالی که آیات بعد نشان می دهد، این مطلب چنین نبود، مگر این که گفته شود: منظور ایمان آوردن گروهی از آنها است، هر چند در اقلیت باشند، و به اصطلاح از قبیل «موجبه جزئیه» است.

اما، این تفسیر بعید به نظر می رسد، و شاید به همین دلیل «فخر رازی» در تفسیر خود، آیه نخست را از پیچیده ترین آیات قرآن می شمرد، که در تضاد با آیات بعد است، و بعد برای حل مشکل، طرقی ذکر می کند که بهترین آن همان است که در بالا آوردیم.

در اینجا تفسیر سومی نیز وجود دارد و آن این که: خداوند مشرکان و اهل کتاب را به حال خود رها نمی کند، تا زمانی که به آنان اتمام حجت نماید، بینه ای بفرستد، و راه را به آنان نشان دهد، و لذا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت آنها فرستاد.

در حقیقت، این آیه اشاره به «قاعده لطف» در «علم کلام» است، که خداوند برای هر قوم و ملتی دلائل روشن را برای اتمام حجت خواهد فرستاد.(۱)

به هر حال، منظور از «بیّنه» در اینجا دلیل روشن است، که مصداق آن طبق آیه دوم، شخص «رسول اللّه» است، در حالی که قرآن مجید را تلاوت می فرمود.

«صُحُف» جمع «صحیفه» به معنی اوراقی است که چیزی بر آن می نویسند، و منظور از آن، در اینجا، محتوای اوراق است; زیرا می دانیم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)هرگز چیزی را از روی اوراق نمی خواند.

و منظور از «مُطَهَّرَه» پاک بودن آن از هر گونه شرک، کذب، دروغ و باطل است، و مطهّر از این که شیاطینِ جنّ و انس در آن دخالت کنند.

همان گونه که در آیه ٤۲ «فصلت» آمده است: لا یَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِه: «هیچگونه باطلی نه از پیش رو، و نه از پشت سر، به سراغ آن

---

۱ ـ باید توجه داشت: «منفکّین» جمع «مُنْفَکّ» ممکن است اسم فاعل باشد یا اسم مفعول، بنابر تفسیر اول و دوم معنی اسم فاعلی دارد، و بنابر تفسیر سوم معنی اسم مفعولی (دقت کنید).

نمی آید».

جمله «فِيْها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» اشاره به این است که: در این صحف آسمانی، مطالبی نوشته شده که از هر گونه انحراف، اعوجاج و کجی برکنار است.

بنابراین، «کتب» به معنی «مکتوبات» است و یا به معنی احکام و مقرراتی که از ناحیه خداوند تعیین شده است; زیرا کتابت به معنی تعیین حکم، نیز آمده، چنان که می فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُم: «روزه بر شما مقرر شد همان گونه که بر پیشینیان مقرر گردید».(۱)

و به این ترتیب، «قیّمة» به معنی صاف و مستقیم، یا محکم و پابرجا، یا ارزشمند و پربها، و یا همه این مفاهیم در آن جمع است.

این احتمال نیز داده شده: چون قرآن تمام محتوای کتب پیشین را با اضافات فراوانی در بر دارد، لذا گفته شده: در آن، کتب قیّمه گذشته است.

قابل توجه این که: در آیه اول، «اهل کتاب» مقدم بر «مشرکان» ذکر شده اند، و در آیه چهارم، تنها سخن از اهل کتاب است و از مشرکان سخنی به میان نیامده، در حالی که آیه ناظر به هر دو است.

این تعبیرات ظاهراً به خاطر آن است که: اهل کتاب در این برنامه ها اصل و اساس بودند، و مشرکان تابع آنها، و یا به خاطر آن است که: اهل کتاب در خور مذمت بیشتری بودند; چرا که آنها علما و دانشمندان فراوانی داشتند، و از این نظر در سطحی بالاتر از مشرکان قرار گرفته بودند، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و ناپسندتر بود و در خور سرزنش فراوان.

* * *

پس از آن، «اهل کتاب»، و به تبع آنها «مشرکان» را مورد ملامت قرار داده،

---

۱ ـ بقره، آیه ۱۸۳.

می گوید: چرا در این آئین جدید اختلاف کردند؟ بعضی مؤمن و بعضی کافر شدند، «در حالی که در این آئین دستوری به آنها داده نشده است، جز این که خدا را پرستش کنند، عبادت او را از عبادت غیر او خالص سازند، از هر گونه شرک باز گردند و متمایل به توحید شوند، نماز را بر پا دارند و زکات را ادا کنند» (وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ).(۱)

سپس، می افزاید: «و این است آئین مستقیم و پایدار» (وَ ذلِكَ دينُ الْقَيِّمَةِ).

در این که: منظور از «وَ ما أُمِرُوا...» در اینجا چیست؟ جمعی گفته اند: منظور این است که اهل کتاب در آئین خودشان، مسأله توحید، نماز و زکات وجود داشته، اینها مسائلی است ثابت، ولی آنها به این دستورات نیز وفادار نمانده اند.

دیگر این که: در آئین اسلام، دستوری جز توحید خالص، نماز و زکات و مانند آن نیامده، و اینها اموری هستند، شناخته شده، چرا از قبول آن سر باز می زنند؟ و در پذیرش آن اختلاف می کنند؟.

معنی دوم نزدیک تر به نظر می رسد; زیرا به دنبال آیه قبل که سخن از اختلاف آنها در پذیرش آئین جدید می گفت، مناسب همین است که «أُمِرُوا» ناظر به آئین جدید باشد.

از این گذشته، معنی اول تنها درباره اهل کتاب صادق است و مشرکان را شامل نمی شود، در حالی که معنی دوم همگان را شامل می شود.

---

۱ ـ جمله «وَ ما أُمِرُوا» ممکن است «جمله حالیه» یا «استینافیه» باشد و «لام» در «لِيَعْبُدُوا» «لام غرض» است، و منظور در اینجا هدف و نتیجه ای است که به بندگان باز می گردد نه هدف و نتیجه ای که به خدا برگردد، آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند، و به خاطر آن، «لام غرض» را منکر شده اند.

اصولاً تمام افعال خدا معلل بالأغراض است، اما اغراضی که به بندگان بر می گردد.

و بعضی «لام» را در اینجا به معنی «أنْ» دانسته اند مانند: «يُريدُ اللّه لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» (نساء، آیه ۲۶) یعنی أنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ.

منظور از «دین» که باید آن را برای خدا خالص کنند، به عقیده بعضی از مفسران، همان «عبادت» است، و جمله «اِلاّ لِیَعْبُدُوا اللّهَ» که قبل از آن ذکر شده نیز، همین معنی را تأیید می کند.

ولی، این احتمال وجود دارد که: منظور، مجموعه دین و شریعت باشد، یعنی آنها مأمور شده بودند خدا را پرستش کنند، دین و آئین خود را در تمام جهات خالص گردانند، این معنی با گستردگی مفهوم «دین» سازگارتر است، و جمله بعد «وَ ذلِکَ دِیْنُ الْقَیِّمَةْ» که دین را به معنی وسیع مطرح کرده، همین معنی را تأیید می کند.

«حُنَفاء» جمع «حنیف» از ماده «حنف» (بر وزن کنف) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی تمایل یافتن از گمراهی به سوی راه مستقیم است، و عرب تمام کسانی را که «حج» به جا می آوردند یا «ختنه» می کردند، «حنیف» می نامید، اشاره به این که: آنها بر آئین ابراهیم بوده اند، و «أحنف» به کسی گفته می شود که پای او کج باشد.

روی هم رفته، از کتب مختلف لغت چنین به دست می آید: این واژه در اصل، به معنی انحراف و کجی بوده، منتها در قرآن و اخبار اسلامی به معنی انحراف از شرک به سوی توحید و هدایت به کار رفته است.

انتخاب این تعبیر ممکن است در اصل به این دلیل باشد که، جامعه های بت پرست، هر کسی که آئین آنها را رها می کرد و به سوی توحید گام برمی داشت، او را «حنیف» (منحرف) می شمردند، و تدریجاً این تعبیر برای پویندگان راه توحید به عنوان یک تعبیر رائج شناخته شد، که در حقیقت مفهومش انحراف از «ضلالت» به «هدایت» بود، و لازمه آن، همان توحید خالص، اعتدال کامل و اجتناب از هر گونه افراط و تفریط است، ولی نباید فراموش کرد که اینها معانی

ثانوی این کلمه است.

جمله «وَ ذٰلِکَ دِیْنُ الْقَیِّمَةِ»(۱) اشاره به آن است که این اصول، یعنی توحید خالص و نماز (توجه به خالق) و زکات (توجه به خلق) از اصول ثابت و پابرجای همه ادیان است، بلکه می توان گفت: اینها در متن فطرت آدمی قرار دارد; زیرا از یکسو سرشت انسان بر مسأله توحید است.

از سوی دیگر، فطرتش او را دعوت به شکر منعم، معرفت و شناخت او می کند.

و از سوی سوم، روح اجتماعی و مدنیت انسان، او را به سوی کمک به محرومان فرا می خواند.

بنابراین، ریشه این دستورات به صورت کلی در اعماق همه فطرت ها جای دارد، لذا در متن تعلیمات همه انبیای پیشین و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) قرار گرفته است.

* * *

۱ ـ باید توجه داشت: «دین القیّمة» به صورت اضافه است، نه وصف، و مفهومش این است که این دینی است که در کتب قیّمه (مستقیم و پر ارزش) پیشین آمده، یا دینی است که در آن احکام مستقیم و پر ارزش اسلام منعکس شده، بنابراین مؤنث بودن قیّمه به خاطر آن است که وصف «کتب» یا «ملة» و شریعت می باشد (دقت کنید).

٦ إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكينَ فى نارِ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها أُولئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ

٧ إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

٨ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

ترجمه:

٦ ـ کافران از اهل کتاب و مشرکان در دوزخند، جاودانه در آن می مانند; آنها بدترین مخلوقاتند!

٧ ـ (اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا)یند!

٨ ـ پاداش آنها نزد پروردگارشان باغ های بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است; همیشه در آن می مانند; (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند; و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد!

تفسیر:

بهترین و بدترین مخلوقات!

در آیات گذشته آمده بود: کفار اهل کتاب و مشرکان در انتظار این بودند که دلیل روشنی از سوی خداوند به سراغ آنها بیاید، ولی بعد از آمدن «بیّنه» متفرق و پراکنده شدند و هر کدام راهی را پیش گرفتند.

آیات مورد بحث، به دو گروه «کافران» و «مؤمنان» در برابر این دعوت الهی، و سرانجام کار هر یک از آنها اشاره می کند.

نخست می فرماید: «کسانی که از اهل کتاب و مشرکان، به این آئین جدید کافر شدند در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، آنها بدترین مخلوقاتند»! (إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ).

تعبیر به «کَفَرُوا» اشاره به کفرشان در مقابل آئین اسلام است، و گر نه کفر و شرک قبلی آنها مطلب تازه ای نبود.

تعبیر أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ: «آنها بدترین مخلوقاتند» تعبیر تکاندهنده ای است که نشان می دهد، در میان تمام جنبندگان و غیر جنبندگان، موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت، راه راست را رها کرده، در ضلالت گام می نهند، یافت نمی شود، و این در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۲۲ سوره «انفال» آمده است: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ: «بدترین جنبندگان نزد خداوند، افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند، نه زبان گویا و نه اندیشه بیدار»!.

و یا آنچه در سوره «اعراف» آیه ۱۷۹ آمده، که بعد از ذکر گروه دوزخیان با همین اوصاف می فرماید: أُولئِکَ کَالأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُون: «آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر، آنها غافلانند».

آیه مورد بحث، مطلبی فراتر از اینها نیز دارد; چرا که آنها را بدترین مخلوقات معرفی کرده، و این در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای خلود آنها در آتش دوزخ.

چرا آنها بدترین مخلوقات نباشند؟ که تمام درهای سعادت به رویشان

گشوده شده، اما از روی کبر و غرور و عناد و لجاج، آگاهانه به مخالفت برخاستند.
مقدم داشتن «اهل کتاب» بر «مشرکان» در این آیه نیز، ممکن است به خاطر این باشد که، آنها دارای کتاب آسمانی، علما و دانشمندان بودند و نشانه های پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در کتب آنها صریحاً آمده بود، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و بدتر بود.

* * *

در آیه بعد، به گروه دوم که نقطه مقابل آنها هستند و در قوس صعودی قرار دارند اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنها بهترین مخلوقات خدا هستند» (إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ).

* * *

آن گاه، پاداش آنها را در چند جمله کوتاه، چنین بیان می کند: «جزای آنها نزد پروردگارشان باغ های بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش پیوسته جاری است، در حالی که همیشه در آن می مانند» (جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها أَبَداً).

«هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود» (رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).
«و این مقام والا و پاداش های مهم و بی نظیر از آن کسی است که از پروردگارش بترسد» (ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ).
قابل توجه این که: در مورد مؤمنان، سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده، که در حقیقت میوه درخت ایمان است، اشاره به این که: ادعای ایمان به

تنهائی کافی نیست، بلکه اعمال انسان باید گواه بر ایمان او باشد، ولی کفر به تنهائی، هر چند توأم با عمل ناصالحی نیز نباشد، مایه سقوط و بدبختی است، گذشته از این، کفر، معمولاً مبدأ انواع گناهان، جنایات و اعمال خلاف نیز می شود.

تعبیر «أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ» به خوبی نشان می دهد: انسان های مؤمن و صالح العمل، حتی از فرشتگان، برتر و بالاترند; چرا که آیه مطلق است، و هیچ استثنائی در آن نیست، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این معنی می باشد، مانند آیات سجود فرشتگان بر آدم، و آیه: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَم».(۱)

به هر حال، در این آیه، نخست، از پاداش مادی و جسمانی آنها که باغ های پر نعمت بهشتی است سخن به میان آمده، و بعد، از پاداش معنوی و روحانی آنان، که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی.

آنها از خدا راضی اند; چرا که هر چه خواسته اند به آنها داده، و خدا از آنها راضی است; چرا که هر چه او خواسته انجام داده اند، و اگر هم لغزشی بوده به لطفش صرفنظر کرده، چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده، و به لقای او واصل گردیده است.

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی‌مقصود ما ز دنیی و عقبی لقای تو است!

آری، بهشتِ جسمِ انسان، باغ های جاویدان آن جهان است، ولی بهشتِ جانش، رضای خدا و لقای محبوب است.

جمله «ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» نشان می دهد: تمام این برکات، از «خوف، خشیت و ترس از خدا» سرچشمه می گیرد; چرا که همین ترس، انگیزه حرکت

---

۱ ـ اسراء، آیه ۷۰.

به سوی هر گونه اطاعت و تقوا و اعمال صالح است.

بعضی از مفسران، با ضمیمه کردن این آیه، به آیه ۲۸ سوره «فاطر»: إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ: «تنها دانشمندان از خدا می ترسند»، چنین نتیجه گرفته اند: بهشت در واقع حق مسلّم دانشمندان و آگاهان است.

البته، با توجه به این که: خشیت مراتب و مراحلی دارد و علم و دانش و آگاهی نیز دارای سلسله مراتب است، مفهوم این سخن روشن می شود.

ضمناً، بعضی عقیده دارند: مقام «خشیت» مقامی برتر از مقام «خوف» است; زیرا «خوف» به هر گونه ترس گفته می شود، ولی «خشیت» ترسی است توأم با تعظیم و احترام!.

* * *

نکته ها:

۱ ـ علی(علیه السلام) و شیعیانش خیر البریّه اند

در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها، و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده، آیه أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ: «آنها بهترین مخلوقات خدا هستند» به علی(علیه السلام) و پیروان او تفسیر شده است.

«حاکم حسکانی نیشابوری» از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری، این روایات را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» با اسناد مختلف نقل می کند، تعداد آن بیش از بیست روایت است، که به عنوان نمونه چند روایت را از نظر می گذارنیم:

۱ ـ «ابن عباس» می گوید: هنگامی که آیه «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ» نازل شد، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: هُوَ أَنْتَ وَ شِیعَتُکَ تَأْتِی أَنْتَ وَ شِیعَتُکَ یَوْمَ الْقِیامَةِ راضِیْنَ مَرْضِیِّینَ، وَ یَأْتِی

عَدُوُّکَ غَضْباناً مُقْمَحِین:

«منظور از این آیه، تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می شوید، در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می شود و به زور به جهنم می رود» (در بعضی از نسخه های حدیث «مُقْمَحِیْن» آمده است که به معنی بالا نگاه داشتن سر به وسیله غل و زنجیر می باشد).(۱)

۲ ـ در حدیث دیگری از «ابو برزه» آمده است: وقتی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) این آیه را قرائت کرد، فرمود: هُمْ أَنْتَ وَ شِیْعَتُکَ یا عَلِیُّ، وَ مِیْعادُ ما بَیْنِی وَ بَیْنَکَ الحَوْضُ: «آنها تو و شیعیانت هستید، ای علی! و وعده من و شما کنار حوض کوثر است»!.(۲)

۳ ـ در حدیث دیگری از «جابر بن عبداللّه انصاری» آمده است:ما خدمت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کنار خانه خدا نشسته بودیم، علی(علیه السلام) به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او افتاد فرمود: قَدْ أَتاکُمْ أَخِی: «برادرم به سراغ شما می آید» آن گاه رو به کعبه کرده، گفت: وَ رَبِّ هذِهِ الْبُنْیَهِ! اِنَّ هذا وَ شِیْعَتِهُ هُمُ الْفائِزُونَیَوْمَ الْقِیامَهِ: «به خدای این کعبه قسم، که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند» سپس رو به سوی ما کرد و افزود:

أما وَ اللّهِ اِنَّهُ أَوَّلُکُمْ اِیْماناً بِاللّهِ، وَ أَقْوَمُکُمْ بِأَمْرِ اللّهِ، وَ أَوْفاکُمْ بِعَهْدِ اللّهِ وَ أَقْضاکُمْ بِحُکْمِ اللّهِ وَ أَقْسَمُکُمْ بِالسَّوِیَّهِ، وَ أَعْدَلُکُمْ فِی الرَّعِیَّهِ، وَ أَعْظَمُکُمْ عِنْدَ اللّهِ مَزِیَّهً.

قالَ جابِر: فَأَنْزَلَ اللّهُ: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ

---

۱ ـ «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۳۵۷، حدیث ۱۱۲٦.

۲ ـ «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۳۵۹، حدیث ۱۱۳۰.

الْبَرِيَّةِ» فَكانَ عَلِيٌّ اِذا أَقْبَلَ قالَ أَصْحابُ مُحَمَّد(صلى الله عليه وآله) قَدْ أَتاكُمْ خَيْرَ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ:

«به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد، و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است، وفایش به عهد الهی از همه بیشتر، قضاوتش به حکم اللّه افزون تر، و مساواتش در تقسیم (بیت المال) از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون تر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است.

«جابر» می گوید: در اینجا خداوند آیه «إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» را نازل فرمود و از آن به بعد، هنگامی که علی(علیه السلام)می آمد، یاران محمّد(صلی الله علیه وآله) می گفتند: بهترین مخلوق خدا بعد از رسول اللّه آمد»!.(۱)

نزول این آیه، در کنار خانه کعبه، منافات با «مدنی» بودن سوره ندارد، زیرا ممکن است از قبیل نزول مجدد، و یا تطبیق بوده باشد، به علاوه، بعید نیست نزول این آیات در سفرهائی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از «مدینه» به «مکّه» آمده است واقع شده باشد، به خصوص این که: راوی روایت «جابر بن عبداللّه انصاری» است که در «مدینه» به حضرت ملحق شد، و اطلاق «مدنی» بر این گونه آیات بعید نیست.

بعضی از این احادیث را «ابن حجر» در کتاب «صواعق» آورده و بعضی را «محمّد شبلنجی» در «نور الابصار».(۲)

«جلال الدین سیوطی» در «درّ المنثور» نیز قسمت عمده روایت اخیر را از «ابن عساکر» از «جابر بن عبداللّه» نقل کرده است.(۳)

٤ ـ در «درّ المنثور» از «ابن عباس» نقل شده: وقتی آیه «إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ

---

۱ ـ «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۳٦۲، حدیث ۱۱۳۹.

۲ ـ «الصواعق المحرقة»، صفحه ۹٦ ـ «نور الابصار»، صفحات ۷۰ و ۱۰۱.

۳ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۷۹.

عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» نازل شد، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام)فرمود: هُوَ أَنْتَ وَ شِیْعَتُکَ یَوْمَ الْقِیامَهِ راضِیْنَ مَرْضِیِّیْنَ: «منظور تو و شیعیان تو در قیامت می باشید، که هم شما از خدا خشنود هستید و هم خدا از شما خشنود»!(۱)

۵ ـ نامبرده در حدیث دیگری از «ابن مردویه» از علی(علیه السلام) نقل می کند: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به من فرمود: أَ لَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ؟ أَنْتَ وَ شِیعَتُکَ وَ مَوْعِدِی وَ مَوْعِدُکُمُ الْحَوْضُ، إِذا جِئْتُ الأُمَمَ لِلْحِسابِ، تُدْعَوْنَ غُرّاً مُحَجَّلِیْنَ:

«آیا این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، بهترین مخلوقاتند»؟ این تو و شیعیانت هستید، و وعده گاه من و شما، کنار حوض کوثر است، هنگامی که من برای حساب امت ها می آیم، شما دعوت می شوید، در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده اید».(۲)

بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز، همین مضمون را در کتب خود نقل کرده اند، از جمله «خطیب خوارزمی» در «مناقب»، «ابو نعیم اصفهانی» در «کفایهٔ الخصام»، «علامه طبری» در «تفسیر معروفش»، «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمه»، «علامه شوکانی» در «فتح الغدیر»، «شیخ سلیمان قندوزی» در «ینابیع المودهٔ» و «آلوسی» در «روح المعانی» ذیل آیات مورد بحث و جمعی دیگر.

کوتاه سخن این که: حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است، که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده، و این فضیلتی است بزرگ و بی نظیر برای علی(علیه السلام) و پیروانش.

---

۱ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۷۹.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۳٤٤، حدیث ۱۷ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۷۹ (با تفاوت).

ضمناً، از این روایات به خوبی این حقیقت آشکار می شود که، واژه «شیعه» از همان عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به وسیله آن حضرت، در میان مسلمین نشر شد، و اشاره به پیروان خاص امیرمؤمنان علی(علیه السلام) است، و آنها که گمان می کنند تعبیر «شیعه» از تعبیراتی است که قرن ها بعد به وجود آمده، سخت در اشتباهند.

* * *

۲ ـ لزوم اخلاص نیت در عبادت

بعضی از علمای «اصول فقه» به آیه «وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ» برای لزوم «قصد قربت» در عبادات، و این که: اصل در اوامر، تعبدی بودن است نه توصلی، استدلال کرده اند، و این، منوط به آن است که «دین» در اینجا به معنی «عبادت» بوده باشد، تا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادات گردد و «امر» را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم، تا مفهومش لزوم قصد قربت در همه اوامر باشد (مگر مواردی که به دلیلی خارج شده) در حالی که، مفهوم آیه ظاهراً هیچ یک از اینها نیست، بلکه مقصود، اثبات توحید در مقابل شرک است، یعنی: آنها جز به توحید دعوت نشده اند، با این حال، ارتباطی با احکام فرعی ندارد.

* * *

۳ ـ قوس عجیب صعودی و نزولی انسان

از آیات این سوره به خوبی استفاده می شود: هیچ مخلوقی در عالم، فاصله قوس صعودی و نزولیش به اندازه انسان نیست، اگر دارای ایمان و اعمال صالح باشد (توجه داشته باشید که «عَمِلُوا الصّالِحات» همه اعمال صالح را شامل می شود نه بعضی را) برترین خلق خدا است، و اگر راه کفر و ضلالت و لجاج و عناد را بپوید، چنان سقوط می کند که بدترین خلق خدا می شود!

این فاصله عظیم میان «قوس صعودی» و «نزولی» انسان، گر چه مسأله

حساس و خطرناکی است، ولی دلالت بر عظمت مقام نوع بشر و قابلیت تکامل او دارد، و طبیعی است که در کنار چنین قابلیت و استعداد فوق العاده ای، امکان تنزل و سقوط فوق العاده نیز باشد.

* * *

خداوندا! برای رسیدن به مقام شامخ خَیْرُ الْبَرِیَّهٔ از لطف تو استمداد می طلبیم.
پروردگارا! ما را از شیعیان و پیروان آن بزرگ مردی قرار ده که برای این عنوان از همه شایسته تر است.
بارالها! چنان اخلاصی مرحمت کن که جز تو را نپرستیم و به غیر تو عشق نورزیم.

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره بیّنه(۱)

---

۱ ـ تصحیح: ۱۱ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره زلـزلـه

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره زلزله

در این که: این سوره در «مکّه» نازل شده است، یا در «مدینه»؟ در میان مفسران گفتگو است: بسیاری آن را «مدنی» می دانند، در حالی که بعضی معتقدند: در «مکّه» نازل شده.

لحن آیات آن که درباره «معاد» و «اشراط الساعة» (نشانه های وقوع رستاخیز) سخن می گوید، به آیات «مکّی» شبیه تر است، ولی در حدیثی آمده: وقتی این سوره نازل شد، «ابو سعید خدری» از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) سؤالی درباره آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ...» کرد، و می دانیم «ابو سعید» در «مدینه» به مسلمانان ملحق شد.(۱)

اما «مدنی» بودن یا «مکّی» بودن این سوره، تأثیری در مفاهیم و تفسیر آن ندارد.

به هر حال، این سوره عمداً بر سه محور دور می زند:

نخست، از «اشراط الساعة» و نشانه های وقوع قیامت بحث می کند.

و در دنبال آن، سخن از شهادت زمین به تمام اعمال آدمی آمده است.

در بخش سوم، از تقسیم مردم به دو گروه «نیکوکار» و «بدکار» و رسیدن هر کس به اعمال خود، سخن می گوید.

* * *

۱ ـ «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۲۰۸.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، تعبیرات مهمی در روایات اسلامی آمده، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَها فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْبَقَرَةَ وَ أُعْطِيَ مِنَ الأَجْرِ كَمَنْ قَرَأَ رُبْعَ الْقُرْآنِ: «هر کس آن را تلاوت کند، گوئی سوره بقره را قرائت کرده، و پاداش او به اندازه کسی است که یک چهارم قرآن را تلاوت کرده باشد».(۱)

و در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «هرگز از تلاوت سوره «اِذا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ» خسته نشوید; چرا که هر کس آن را در نمازهای نافله بخواند، هرگز به زلزله گرفتار نمی شود، و با آن نمی میرد، و به صاعقه و آفتی از آفات دنیا تا هنگام مرگ گرفتار نخواهد شد...».(۲)

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ٥۲٤.

۲ ـ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ٦۲٦، حدیث ۲٤، باب فضل القرآن ـ «نور الثقلین»، جلد ٥، صفحه ٦٤۷.

١ إِذا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزالَها
٢ وَ أَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقالَها
٣ وَ قالَ الإِنْسانُ ما لَها
٤ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها
٥ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحى لَها
٦ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ
٧ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ
٨ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر

١ ـ هنگامى كه زمين شديداً به لرزه در آيد.

٢ ـ و زمين بارهاى سنگينش را خارج سازد.

٣ ـ و انسان مى گويد: «زمين را چه مى شود (كه اين گونه مى لرزد)»؟!

٤ ـ در آن روز زمين تمام خبرهايش را بازگو مى كند.

٥ ـ چرا كه پروردگارت به او وحى كرده است.

٦ ـ در آن روز مردم به صورت گروه هاى پراكنده (از قبرها) خارج مى شوند تا

اعمالشان به آنها نشان داده شود!

۷ ـ پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند!

۸ ـ و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند!

تفسیر:

آن روز که انسان تمام اعمالش را می بیند!

همان گونه که در بیان محتوای سوره اشاره شد، آغاز این سوره، همراه است با بیان بعضی از حوادث هول انگیز و وحشتناک پایان این جهان و شروع رستاخیز.

نخست می فرماید: «هنگامی که زمین شدیدا به لرزه در آید» (إِذا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزالَها).(۱)

* * *

و چنان زیر و رو شود که «بارهای سنگینی را که در درون دارد خارج سازد» (وَ أَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقالَها).

تعبیر به زِلْزالَها: «زلزله اش» یا اشاره به این است که: در آن روز، تمام کره زمین به لرزه در می آید (بر خلاف زلزله های معمولی که همه آنها موضعی و مقطعی است).

و یا اشاره به زلزله معهود، یعنی زلزله رستاخیز است.(۲)-(۳)

---

۱ ـ «اذا» در اینجا شرطیه است، و در این که جزای شرط چیست؟ احتمالات متعددی داده اند:

بعضی جزای آن را «یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها» می دانند.

بعضی «یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً».

و بعضی جزا را محذوف دانسته اند، به این ترتیب که مردم سؤال می کردند: مَتَی السّاعَةُ: «قیامت کی واقع می شود»؟ در جواب فرمود: هنگامی که آن زلزله عظیم واقع شود یعنی در آن زمان قیامت رخ می دهد.

۲ ـ در صورت اول «اضافه» معنی عموم می رساند، و در صورت دوم معنی عهد را.

۳ ـ «زِلزال» (به کسر زای) معنی مصدری دارد، و «زَلزال» (به فتح زای) معنی اسم مصدری دارد، و این وضع معمولاً در افعالی می آید که به صورت مضاعف به کاری می رود مانند: «صلصال» و «وسواس».

در این که: منظور از أثْقال: «بارهای سنگین» چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند: منظور انسان ها هستند که با زلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب می شوند، نظیر آنچه در سوره «انشقاق» آیه ٤ آمده است: «وَ أَلْقَتْ ما فِيْها وَ تَخَلَّتْ».

و بعضی گفته اند: گنج های درون خود را بیرون می ریزد، و مایه حسرت دنیاپرستان بی خبر می گردد.(۱)

این احتمال نیز وجود دارد: منظور بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین است، که معمولاً کمی از آن به هنگام آتشفشان ها و زلزله ها بیرون می ریزد، در پایان جهان، آنچه در درون زمین است، به دنبال آن زلزله عظیم به بیرون پرتاب می شود.

تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان این تفاسیر نیز بعید نیست.

* * *

به هر حال، در آن روز انسان از دیدن این صحنه بی سابقه، سخت متوحش می شود، و می گوید: «چه می شود که زمین این گونه به لرزه در آمده است، و آنچه در درون داشته بیرون ریخته»؟ (وَ قالَ الإِنْسانُ ما لَها).

گر چه، بعضی «انسان» را در اینجا به خصوص انسان های کافر تفسیر کرده اند، که در مسأله معاد و رستاخیز شک و تردید داشته اند، ولی ظاهر این است: انسان در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود; زیرا

---

۱ ـ «أثقال» جمع «ثقل» (بر وزن فکر) به معنی «بار» است، و بعضی آن را جمع «ثقل» (بر وزن عمل) به معنی وسائل خانه یا وسائل مسافر دانسته اند، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

تعجب از اوضاع و احوال زمين در آن روز، مخصوص به كافران نيست.

آيا اين تعجب و سؤالِ ناشى از آن، مربوط به «نفخه اولى» است يا «دوم»؟.

ظاهر اين است: همان نفخه اولى است كه نفخه پايان جهان است; زيرا زلزله عظيم در پايان جهان رخ مى دهد.

اين احتمال نيز داده شده است: منظور نفخه رستاخيز، زنده شدن مردگان، و بيرون ريختن آنها از درون زمين مى باشد; زيرا آيات بعد نيز، همه مربوط به نفخه دوم است.

ولى از آنجا كه در آيات قرآن، كراراً حوادث اين دو نفخه با هم ذكر شده، تفسير اول با توجه به بيان زلزله وحشتناك پايان جهان مناسب تر به نظر مى رسد، و در اين صورت، منظور از «أثقال» زمين، معادن، گنج ها و مواد مذاب درون آن است.

* * *

و از آن مهمتر اين كه: «زمين در آن روز تمام خبر خود را باز مى گويد» (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها).

آنچه از خوبى ها، بدى ها، و اعمال خير و شرّ، بر صفحه زمين واقع شده است، همه را برملا مى سازد، و يكى از مهمترين شهود اعمال انسان در آن روز، همين زمينى است كه ما اعمال خود را بر آن انجام مى دهيم، و شاهد و ناظر ما است.

در حديثى، از پيغمبر اكرم(صلى الله عليه وآله) مى خوانيم: أَ تَدْرُونَ ما أَخْبارُها؟: «آيا مى دانيد منظور از اخبار زمين در اينجا چيست»؟

قالُوا: اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ: «گفتند: خدا و پيغمبرش آگاه تر است».

فرمود: أَخْبارُها أَنْ تَشْهَدَ عَلى كُلِّ عَبْد وَ أَمَةٍ بِما عَمِلَ عَلى ظَهْرِها، تَقُولُ

عَمِلَ كَذا وَ كَذا، يَوْمَ كَذا، فَهذا أَخْبارُها:

«منظور از خبر دادن زمین این است که: اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند خبر می دهد، می گوید: فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین»!.(۱)

در حدیث دیگری، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: حافِظُوا عَلَى الْوُضُوءِ وَ خَيْرُ أَعْمالِكُمُ الصَّلاةُ، وَ تَحَفَّظُوا مِنَ الأَرْضِ فَإِنَّها أُمُّكُمْ، وَ لَيْسَ فِيها أَحَدٌ يَعْمَلُ خَيْراً أَوْ شَرّاً إِلاّ وَ هِيَ مُخْبِرَةٌ بِهِ!:

«مواظبت بر وضو کنید، و بهترین اعمال شما نماز است، و مراقب زمین باشید که مادر شما است، هیچ انسانی کار خیر یا شرّی به جا نمی آورد، مگر این که زمین از آن خبر می دهد»!.(۲)

از «ابو سعید خدری» نقل شده که می گفت: هر گاه در بیابان هستی، صدایت را به اذان بلند کن; چرا که شنیدم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می فرمود: لا يَسْمَعُهُ جِنٌّ وَ لا اِنْسٌ وَ لا حَجَرٌ اِلاّ يَشْهَدُ لَهُ: «هیچ جن و انس و قطعه سنگی آن را نمی شنود، مگر این که برای او (در قیامت) گواهی می دهد».(۳)

آیا راستی زمین به فرمان خدا زبان می گشاید و تکلم می کند؟

یا این که: منظور ظاهر شدن آثار اعمال انسان بر صفحه زمین است؟ زیرا می دانیم: هر عملی که انسان انجام دهد، خواه ناخواه در اطراف او آثاری به جا می گذارد، هر چند امروز برای ما محسوس نباشد، درست همانند آثاری که از خطوط انگشتان یک دوست یا دشمن بر روی دستگیره درمی ماند، و در آن روز، همه این آثار ظاهر می شود، و سخن گفتن زمین، چیزی جز این ظهور بزرگ

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٤۹.

۲ و ۳ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ٥۲٦.

نیست، همان گونه که گاه به یک شخص خواب آلود می گوئیم: چشمان تو می گوید دیشب نخوابیده ای، یعنی آثار بی خوابی در آن نمایان است.

به هر حال، این موضوع عجیبی نیست; چرا که همین امروز، با پیشرفت علم و دانش بشر، ابزار و وسائلی اختراع شده که در همه جا، و هر لحظه، می تواند صدای انسان را ضبط کند، یا از انسان و اعمالش عکسبرداری نماید، و به عنوان یک سند مسلّم در دادگاه مطرح شود، به گونه ای که قابل هیچگونه انکار نباشد.

اگر در گذشته، بعضی از شهادت زمین تعجب می کردند، امروز یک نوار نازک یا یک دستگاه ضبط که به صورت یک دکمه به لباس دوخته می شود، می تواند مسائل بسیاری را بازگو کند.

جالب این که: در حدیثی از علی(علیه السلام) می خوانیم که فرمود: صَلُّوا مِنَ الْمَساجِدِ فِی بِقاعٍ مُخْتَلِفَةٍ، فَإِنَّ کُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّی عَلَیْها یَوْمَ الْقِیامَةِ: «در قسمت های مختلف مساجد نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی، در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد».(۱)

و در حدیث دیگری آمده است: امیرمؤمنان علی(علیه السلام) هنگامی که بیت المال را تقسیم می کرد و خالی می شد، دو رکعت نماز به جا می آورد و می فرمود: اِشْهَدِی أَنِّی مَلأْتُکَ بِحَقٍّ، وَ فَرَّغْتُکَ بِحَقٍّ: «(روز قیامت) گواهی ده که من تو را به حق پر کردم و به حق خالی کردم»!.(۲)

* * *

در آیه بعد، می افزاید: «این به خاطر آن است که پروردگار تو به زمین وحی

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۷، صفحه ۳۸٤، حدیث ۵۹.

۲ ـ «لئالی الاخبار»، جلد ۵، صفحه ۷۹ (چاپ جدید).

کرده» (بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحی لَها).(۱)

و زمین در اجرای این فرمان، کوتاهی نمی کند، تعبیر «أَوْحی» در اینجا به خاطر آن است که: چنین سخن گفتن اسرارآمیز، بر خلاف طبیعت زمین است و این جز از طریق یک وحی الهی ممکن نیست.

بعضی گفته اند: منظور این است که، به زمین وحی می کند: آنچه در درون دارد بیرون بریزد.

ولی، تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد.

* * *

سپس می فرماید: «در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج شده، در عرصه محشر وارد می شوند، تا اعمالشان به آنها نشان داده شود»! (یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ).

«أَشْتات» جمع «شَتّ» (بر وزن شط) به معنی متفرق و پراکنده است، این اختلاف و پراکندگی، ممکن است به خاطر آن باشد که، اهل هر مذهبی جداگانه وارد عرصه محشر می شوند.

یا اهل هر نقطه ای از مناطق زمین جدا وارد می شوند.

و یا این که: گروهی با صورت های زیبا و شاد و خندان، و گروهی با چهره های عبوس، تیره و تاریک در محشر گام می نهند.

یا هر امتی همراه امام، رهبر و پیشوایشان هستند، همان گونه که در آیه ۷۱ سوره «اسراء» آمده: یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِم: «روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم».

---

۱ ـ «باء» در «بِأَنَّ» برای سببیت است و «لام» در «لَها» به معنی «الی» است، همان گونه که در آیه ٦٨ سوره «نحل» آمده است: «وَ أَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ».

و یا این که: مؤمنان، با مؤمنان، و کافران، با کافران محشور می شوند.
جمع میان این تفسیرها کاملاً ممکن است; زیرا مفهوم آیه گسترده است.
«یَصْدُرُ» از ماده «صَدْر» (بر وزن صبر) به معنی خارج شدن شتران از آبگاه است که به صورت انبوه و هیجان زده بیرون می آیند، به عکس «ورود» که به معنی داخل شدن آنها در آبگاه است و در اینجا کنایه از خروج اقوام مختلف از قبرها و آمدنشان در محشر برای حسابرسی است.
این احتمال، نیز داده شده: منظور خروجشان از محشر، و حرکت به سوی جایگاهشان در بهشت و دوزخ است.
معنی اول، با آیات گذشته تناسب بیشتری دارد.
منظور از جمله لِيُرَوا أَعْمالَهُمْ: «تا اعمالشان را به آنها نشان دهند» مشاهده جزای اعمال است.
یا مشاهده نامه اعمال، که هر نیک و بدی در آن ثبت است.
یا مشاهده باطنی، به معنی معرفت و شناخت چگونگی اعمالشان است.
و یا به معنی «تجسم اعمال» و مشاهده خود اعمال است.
تفسیر اخیر با ظاهر آیه از همه موافق تر است، و این آیه، یکی از روشن ترین آیات بر مسأله تجسم اعمال محسوب می شود، که در آن روز اعمال آدمی به صورت های مناسبی تجسم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند، و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلا است.

* * *

پس از آن، به سرانجامِ کارِ هر یک از این دو گروه مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار، اشاره کرده، می فرماید: «پس کسی که به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آن را می بیند» (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ).

* * *

«و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد کرده آن را می بیند»! (وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ).

باز در اینجا تفسیرهای مختلفی ذکر شده که، آیا جزای اعمال را می بیند؟ یا نامه اعمال را مشاهده می کند؟ و یا خود عمل را؟.

ظاهر این آیات نیز تأکید مجددی است بر مسأله «تجسم اعمال» و مشاهده خود عمل، اعم از نیک و بد در روز قیامت، که حتی اگر سر سوزنی کار نیک یا بد باشد، در برابر صاحب آن مجسم می شود و آن را مشاهده می کند.

«مثقال» در لغت، هم به معنی ثقل و سنگینی آمده، و هم ترازوئی که با آن سنگینی اشیاء را می سنجند، و در اینجا به همان معنی اول است.

برای «ذرّة» نیز در لغت و کلمات مفسران، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده است: گاه به معنی مورچه کوچک، گاه گرد و غباری که وقتی دست را بر زمین بگذاریم و برداریم به آن می چسبد، و گاه به معنی ذرات بسیار کوچک غبار که در فضا معلق است و به هنگامی که آفتاب از روزنه ای به اطاق تاریک می تابد آشکار می گردد، تفسیر شده است.

می دانیم: امروز کلمه «ذرّه» را به «اتم» نیز اطلاق می کنند و «بمب اتمی» را «اَلْقُنْبُلَةُ الذَّرِّيَّةُ» می گویند، «اتم» به قدری کوچک است که نه با چشم عادی، و نه با دقیق ترین میکروسکوپ ها قابل مشاهده نیست، و تنها آثار آن را مشاهده می کنند، و حجم و وزن آن با محاسبات علمی قابل سنجش است، و به قدری کوچک است که چند میلیون واحد آن، روی نوک سوزنی جای می گیرد!

مفهوم ذره هر چه باشد، منظور در اینجا کوچک ترین وزن ها است.

به هر حال، این آیه از آیاتی است که پشت را می لرزاند و نشان می دهد:

حسابرسی خداوند در آن روز، فوق العاده دقیق و حساس است، و ترازوهای سنجش عمل در قیامت آن قدر ظریف است، که حتی کوچک ترین اعمال انسانی را وزن می کنند و به حساب می آورند.

* * *

نکته ها:

۱ ـ دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت

نه تنها از آیات اخیر این سوره، که از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می شود: در حسابرسی اعمال، در قیامت، فوق العاده دقت و موشکافی می شود، در آیه ١٦ سوره «لقمان» می خوانیم: یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَل فَتَکُنْ فی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّه إِنَّ اللّه لَطیفٌ خَبیر:

«پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان ها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را (در قیامت) برای حسابرسی می آورد، خداوند دقیق و آگاه است».

«خردل» دانه بسیار کوچکی از گیاه معروفی است که، در کوچکی ضرب المثل می باشد.

این تعبیرات نشان می دهد: در آن حسابرسی بزرگ، کوچک ترین کارها محاسبه می شود، ضمناً، این آیات، هشدار می دهد: نه گناهان کوچک را کم اهمیت بشمرند، و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می گیرد، هر چه باشد کم اهمیت نیست.

لذا، بعضی از مفسران گفته اند: این آیات زمانی نازل شد که بعضی از یاران پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نسبت به انفاق اموال کم بی اعتنا بودند، و می گفتند: اجر و پاداش

بر چیزهائی داده می شود که ما آن را دوست داریم، و اشیاء کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشد، و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی اعتنا بودند، آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد، و از گناهان کوچک بر حذر داشت.

* * *

۲ ـ پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: مطابق این آیات، انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیک و بد، کوچک و بزرگ می بیند، این معنی چگونه با آیات «احباط»، «تکفیر»، «عفو» و «توبه» سازگار است؟ زیرا آیات «احباط» می گوید: بعضی از اعمال مانند «کفر»، تمام «حسنات» انسان را از بین می برد: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»(۱) و طبق آیات «تکفیر» گاهی «حسنات»، «سیئات» را از بین می برد: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَات».(۲)

و آیات «عفو» و «توبه» می گوید: در سایه عفو الهی یا توبه کردن، گناهان محو می شوند، این مفاهیم چگونه با مسأله مشاهده تمام اعمال نیک و بد تطبیق می کند؟

در پاسخ این سؤال باید به یک نکته توجه کرد و آن این که: دو اصل آیات فوق که: انسان هر ذره ای از کار نیک و بد را می بیند، به صورت یک قانون کلی است، و می دانیم: هر قانون ممکن است استثناهائی داشته باشد، آیات «عفو»، «توبه»، «احباط» و «تکفیر» در حقیقت به منزله استثناء از این قانون کلی است.

پاسخ دیگر این که: در مورد «احباط» و «تکفیر» در حقیقت موازنه و کسر و انکساری رخ می دهد، و درست مانند «مطالبات» و «بدهی ها» است، که از

---

۱ ـ زمر، آیه ٦٥.

۲ ـ هود، آیه ١١٤.

یکدیگر کسر می شود، هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می بیند در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است، همین سخن در مورد «عفو» و «توبه» نیز جاری است; چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمی گیرد، و توبه نیز خود یکی از اعمال نیک است.

بعضی در اینجا جواب دیگری گفته اند، که صحیح به نظر نمی رسد و آن این که: افراد کافر، نتیجه اعمال خوب خود را در این دنیا می بینند، همان گونه که افراد مؤمن، کیفر اعمال بد خود را در این جهان می بینند.

ولی ظاهر این است: آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا، به علاوه، این کلیت ندارد که: هر مؤمن و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا ببیند.

* * *

۳ ـ جامع ترین آیات قرآن

از «عبداللّه بن مسعود» نقل شده است: محکم ترین آیات قرآن مجید همین آیات «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَراً یَرَهُ» می باشد و از آن تعبیر به «جامعه» می کرد و به راستی ایمان عمیق به محتوای آن کافی است که انسان را در مسیر حق وادارد، و از هر گونه شرّ و فساد بازدارد.

لذا، در حدیثی آمده است: مردی خدمت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمد، عرض کرد: عَلِّمْنِی مِمّا عَلَّمَکَ اللّهُ: «از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز».

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) او را به مردی از یارانش سپرد، تا قرآن به او تعلیم کند، و او سوره «اِذا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ» را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا کافی است (و در روایت دیگری آمده: تَکْفِیْنِی هذِهِ الآیَةُ: «همین یک آیه مرا کفایت می کند»)!.

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد! (و طبق

روایتی فرمود رَجَعَ فَقِیْهاً: «او فقیه شد و بازگشت»!) دلیل آن هم روشن است; زیرا کسی که می داند اعمال ما حتی به اندازه یک «ذرّه» یا یک دانه «خردل» مورد محاسبه قرار می گیرد، امروز به حساب خود مشغول می شود، و این بزرگ ترین اثر تربیتی روی او دارد.(۱)

با این حال، در روایت دیگری از «ابو سعید خدری» آمده است: وقتی آیه «فَمَنْ یَعْمَلْ...» نازل شد، عرض کردم: ای رسول خدا آیا من همه اعمالم را می بینم؟

فرمود: آری.

گفتم: آن کارهای بزرگ را؟

فرمود: بله.

گفتم: کارهای کوچک کوچک را؟

فرمود: بله.

عرض کردم: «ای وای بر من! مادرم بنشیند و برای من عزاداری کند»!.

فرمود: «بشارت باد بر تو ای ابو سعید! چرا که «حسنات» به ده برابر حساب می شود، تا هفتصد برابر، و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم مضاعف می کند.

و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد، یا خداوند عفو می کند.

و بدان! احدی با عملش نجات نخواهد یافت! (جز این که کرم خدا شامل او گردد).

عرض کردم: حتی تو هم ای رسول خدا؟!

فرمود: حتی من، مگر این که خداوند مرا مشمول رحمتش سازد»!.(۲)

---

۱ ـ تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ٤۹۵، همین مضمون در «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦۵۰ آمده است.

۲ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۸۱.

خداوندا! جائی که پیامبرت با آن عظمت تنها به عفو تو دل بسته است، تکلیف ما روشن است. پروردگارا! اگر اعمال ما معیار نجات ما باشد، وای به حال ما، و اگر کرم تو یار ما باشد، خوشا به حال ما؟!

بارالها! آن روز که تمام اعمال کوچک و بزرگ در برابر ما مجسم می شود، ما تنها به لطف عمیم تو چشم دوخته ایم.

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره زلزله(۱)

۱ ـ تصحیح: ۱۲ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره و العادیـات

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره و العادیات

در این که: این سوره در «مکّه» نازل شده است یا در «مدینه»؟ در میان مفسران سخت گفتگو است، بسیاری آن را «مکّی» شمرده اند، در حالی که جمعی آن را «مدنی» می دانند.

کوتاه بودن مقطع آیات، تکیه بر سوگندها، و همچنین تکیه بر مسأله معاد، قرائنی است که «مکّی» بودن سوره را تأیید می کند.

ولی از سوی دیگر، مضمون سوگندهای این سوره که تناسب زیادی با مسائل جهاد دارد ـ چنان که انشاء اللّه مشروحاً بیان خواهد شد ـ و همچنین روایاتی که می گوید: این سوره بعد از جنگ «ذات السَّلاسِل» نازل شده است. (جنگی که در سال هشتم هجرت واقع شد و در آن گروه کثیری از کفار به اسارت درآمدند، که آنها را با طناب ها محکم بستند و لذا آن را «ذات السلاسل» نامیده اند، و شرح آن در تفسیر آیات، به خواست خدا خواهد آمد) گواه بر «مدنی» بودن این سوره است، حتی اگر سوگندهای آغاز این سوره را ناظر به حرکت حجاج به سوی «منی» و «مشعر» بدانیم نیز، تناسب با «مدینه» دارد.

درست است که مراسم حج، با اکثر شاخ و برگ هایش، در میان عرب جاهلی نیز ـ به خاطر اقتدا به سنت ابراهیم ـ رواج داشت، ولی آنها چنان با خرافات آمیخته شده بود، که بعید به نظر می رسد قرآن، به آن سوگند یاد کرده باشد.

با توجه به مجموع این جهات، ما «مدنی» بودن آن را ترجیح می دهیم.

از آنچه گفتیم، ضمناً محتوای سوره نیز روشن شد که:

در آغاز، سوگندهای بیدار کننده ای را ذکر می کند.

بعد از آن، سخن از پاره ای از ضعف های نوع انسان همچون کفر، بخل و دنیاپرستی به میان می آورد.

و سرانجام، با اشاره کوتاه و گویائی به مسأله معاد، و احاطه علمی خداوند به بندگان، سوره را پایان می دهد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَها أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ عَشْرَ حَسَنات، بِعَدَدِ مَنْ باتَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَ شَهِدَ جَمْعاً: «هر کس آن را تلاوت کند، به عدد هر یک از حاجیانی که (شب عید قربان) در «مزدلفه» توقف می کنند و در آنجا حضور دارند، ده حسنه به او داده می شود».(۱)-(۲)

در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ وَ الْعادِیاتِ وَ أَدْمَنَ قِرائَتَها بَعَثَهُ اللّهُ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام) یَوْمَ الْقِیامَةِ خاصَّةً، وَ کانَ فِی حُجْرِهِ وَ رُفَقائِهِ: «هر کس سوره و العادیات را بخواند، و بر آن مداومت کند، خداوند روز قیامت او را با امیرمؤمنان(علیه السلام) مبعوث می کند، و در جمع او و میان دوستان او خواهد بود».(۳)

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود: سوره «و العادیات» معادل نصف قرآن است.(٤)

ناگفته پیدا است، این همه فضیلت برای آنها است که آن را برنامه زندگی خویش قرار می دهند و به تمام محتوای آن ایمان دارند و عمل می کنند.

---

۱ ـ «جَمع» یکی از نام های «مشعر الحرام» است، به خاطر این که مردم در آنجا مجتمع می شوند، و یا نماز مغرب و عشا در آنجا بدون فاصله خوانده می شود.

۲ و ۳ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۷.

٤ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۸۳.

١ وَ الْعادِياتِ ضَبْحاً
٢ فَالْمُورِياتِ قَدْحاً
٣ فَالْمُغيراتِ صُبْحاً
٤ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً
٥ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً
٦ إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ
٧ وَ إِنَّهُ عَلى ذلِكَ لَشَهيدٌ
٨ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَديدٌ
٩ أَ فَلا يَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِي الْقُبُورِ
١٠ وَ حُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ
١١ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبيرٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر

١ ـ سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالى كه نفس زنان به پيش مى رفتند.

٢ ـ و به افروزندگان جرقه آتش.

٣ ـ و به هجوم آوران سپيده دم.

٤ ـ که گرد و غبار به هر سو پراکندند.
٥ ـ و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند.
٦ ـ که انسان در برابر نعمت های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است.
٧ ـ و او خود (نیز) بر این معنی گواه است!
٨ ـ و او علاقه شدید به مال دارد!
٩ ـ آیا نمی داند: در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می شوند.
١٠ ـ و آنچه در درون سینه هاست آشکار می گردد.
١١ ـ در آن روز پروردگارشان از آنها کاملاً با خبر است؟!

شأن نزول:

در حدیثی آمده است که، این سوره بعد از جنگ «ذات السلاسل» نازل شد و ماجرا چنین بود: در سال هشتم هجرت، به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خبر دادند: دوازده هزار سوار در سرزمین «یابس» جمع شده، با یکدیگر عهد کرده اند: تا پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند، از پای ننشینند!
پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه، به سراغ آنها فرستاد، ولی بعد از گفتگوهائی بدون نتیجه، بازگشتند، سرانجام، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) را با گروه کثیری از مهاجر و انصار به نبرد آنها اعزام داشت.
آنها به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند، به دشمن خبر رسید که علی بن ابیطالب(علیه السلام) وارد منطقه شده، آنها برای مقابله حاضر شدند، امام(علیه السلام)نخست، اسلام را بر آنها عرضه داشت، ولی نپذیرفتند، و اظهار داشتند جز جنگ

و کشتار به عمل دیگری راضی نخواهیم شد، وعده نبرد فردا.

امام(علیه السلام) پذیرفت، و دستور داد نیروها اسب های خود را علف دهند، زین بر آنها نهند و آماده کارزار باشند، و صبحگاهان که هنوز هوا تاریک بود، دشمن را در حلقه محاصره گرفته، به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند، عده ای را کشتند، زنان و فرزندانشان را اسیر، و اموال فراوانی را به غنیمت گرفتند.

سوره «و العادیات» نازل شد، در حالی که هنوز سربازان اسلام به «مدینه» باز نگشته بودند، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) آن روز برای نماز صبح آمد، و این سوره را در نماز، تلاوت فرمود، بعد از پایان نماز، اصحاب عرض کردند: این سوره ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم!.

فرمود: آری، علی(علیه السلام) بر دشمنان پیروز شد، و «جبرئیل» دیشب با آوردن این سوره، به من بشارت داد.

چند روز بعد، علی(علیه السلام) با غنائم و اسیران به «مدینه» وارد شد.(۱)

بعضی معتقدند: این یکی از مصادیق روشن آیه است، نه شأن نزول.

* * *

تفسیر:

سوگند به جهادگران بیدار!

گفتیم: این سوره با سوگندهای بیدارگری آغاز شده، نخست می فرماید: «به اسبان دونده ای که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند سوگند» (وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً).(۲)

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ٦٨ به بعد ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۸ و بعضی تواریخ دیگر.

۲ ـ در اینجا قاعدتاً باید گفته شود: «وَ الْعادِیاتِ عدواً» ولی از آنجا که لازمه عدو (دویدن) نفس زدن می باشد، به جای آن «ضَبْحاً» گفته شده.

بعضی نیز گفته اند: آیه جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «وَ الْعادِیاتِ یُضَبِّحْنَ ضَبْحاً».

یا به شتران حاجیان که از سرزمین «عرفات» به «مشعر الحرام» و از «مشعر» نفس زنان به سوی «منی» حرکت می کنند، سوگند.

«عادیات» جمع «عادیهٔ» از ماده «عَدْو» (بر وزن صبر) در اصل، به معنی گذشتن و جدا شدن است، خواه قلباً بوده باشد، که آن را «عداوت» گویند، و یا در حرکت خارجی، که آن را «عدو» (دویدن) می خوانند، و گاه در معاملات، که آن را «عدوان» می نامند، و در اینجا منظور همان دویدن با سرعت است.

«ضبح» (بر وزن مدح) به معنی صدای نفس های تند و سریع اسب است، که هنگام دویدن از او به گوش می رسد.

همان گونه که در بالا اشاره کردیم، در تفسیر این آیه، دو نظر وجود دارد:

نخست این که: منظور سوگند به اسب هائی است که با سرعت به سوی میدان جهاد پیش می روند، و از آنجا که جهاد امر مقدسی است، این حیوانات نیز در این مسیر مقدس، آن چنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها یاد شود.

تفسیر دیگر: سوگند به شترانی است که در فریضه بزرگ «حج»، در میان مواقف و اماکن مقدس به سرعت حرکت می کنند، و به همین دلیل دارای قداستی هستند، شایسته سوگند.

در حدیثی از «ابن عباس» نقل شده که می گوید: «در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه بودم، مردی آمد درباره آیه «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً» از من سؤال کرد، من گفتم: منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند، و شبانگاه به محل استراحت بازمی گردند، و سربازانی که آتش روشن می کنند و برای خود غذا درست می کنند».

آن مرد از من دور شد و به سراغ علی بن ابیطالب(علیه السلام) رفت، ـ که در کنار

«زمزم» بود ـ و از همین آیه از آن حضرت سؤال کرد.

فرمود: آیا از کسی قبل از من این آیه را پرسیده ای؟

عرض کرد: آری، از «ابن عباس» پرسیده ام، او گفته: منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند.

فرمود: برو و او را صدا کن نزد من بیاید.

هنگامی که خدمت حضرت رسیدم، فرمود: چرا مردم را به چیزی که نمی دانی فتوا می دهی؟ اولین غزوه در اسلام «بدر» بود و با ما جز دو اسب نبود: اسبی از «زبیر» و اسبی از «مقداد»، چگونه «عادیات» به معنی «اسبان» است؟! نه، مقصود شترانی است که از «عرفات» به «مشعر» و از «مشعر» به «منی» می روند.

«ابن عباس» می گوید: این را که شنیدم، از نظر خود بازگشتم و نظر امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را پذیرفتم.(۱)

این احتمال نیز وجود دارد: «عادیات» چون دارای معنی وسیعی است، هم اسبان مجاهدان را شامل می شود، و هم شتران حاجیان را، و منظور از روایت فوق این است که، نباید معنی آن را محدود به اسبان کرد; چرا که این معنی همه جا صادق نیست، مصداق واضح ترش شتران حجاج است.

این تفسیر از جهاتی مناسب تر به نظر می رسد.

* * *

پس از آن می افزاید: «سوگند به آنها که جرقه های آتش افروختند» (فَالْمُورِياتِ قَدْحاً).

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۹، این روایت را «قرطبی» نیز در تفسیرش آورده است (جلد ۱۰، صفحه ۷۲٤٥).

اسبان مجاهدانی که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند، که از اثر برخورد سُم آنها به سنگ های بیابان، جرقه ها می پرد.

یا شترانی که به سرعت به مواقف حج می دوند و سنگ ها و ریگ ها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگ هائی دیگر، تولید جرقه می کند.

یا طوائف و گروه هائی که در مواقف حج برای تهیه غذا آتش می افروزند.

یا کسانی است که آتش جنگ و جهاد را برمی افروزند.

یا زبان هائی که با بیان کوبنده خود آتش به دل دشمن می زنند.

و یا کسانی است که به گفته بعضی از مفسران، در انجام حاجات مردم تلاش می کنند و مقصود خود را پیش می برند، همان گونه که آتش از سنگ آتش زنه بیرون می آید.

ولی این احتمالات بسیار بعید به نظر می رسد و ظاهر آیه، همان دو تفسیر نخست است.

«موریات» جمع «موریه» از ماده «ایراء» به معنی آتش افروختن و «قَدْح» به معنی زدن سنگ یا چوب و یا آهن و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه است.

* * *

و در سومین سوگند می فرماید: «قسم به آنها که با دمیدن صبح بر دشمن حمله کردند» (فَالْمُغیراتِ صُبْحاً).

رسم عرب ـ چنان که «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید ـ بر این بوده: شبانگاه نزدیک منطقه دشمن رفته، کمین می کردند، تا صبحگاهان حمله کنند.

در شأن نزول این آیات (یا یکی از مصداق های روشن آن) خواندیم: لشگریان اسلام به فرماندهی علی(علیه السلام) از تاریکی شب استفاده کرده و به سوی میدان نبرد پیش رفته اند، در نزدیکی قبیله دشمن کمین کرده، صبحگاهان

همچون صاعقه بر آنها یورش بردند، و پیش از آن که دشمن بتواند عکس العملی از خود نشان دهد، قدرت آنها را در هم شکستند.

و اگر سوگندها را اشاره به شتران حاجیان بدانیم، منظور از این آیه هجوم قافله های شتران در صبحگاهان عید، از «مشعر» به «منی» است.

«مغیرات» جمع «مغیرة» از ماده «اغارة» به معنی هجوم و حمله به دشمن است، و از آنجا که گاهی این هجوم و حمله به منظور گرفتن اموال صورت می گیرد، گاه این واژه به معنی معمول در فارسی غارت کردن و گرفتن اموال دیگران، به کار می رود.

بعضی گفته اند: در ماده این لغت، هجوم و حمله با اسب نهفته شده است، ولی موارد استعمال آن به خوبی نشان می دهد: اگر در آغاز، این قید وجود داشته، تدریجاً حذف گردیده است.

و این که: بعضی احتمال داده اند: منظور از «مغیرات» در اینجا «قبائل و طوائف مهاجم» است که به سوی میدان نبرد، و یا با عجله به سوی «منی» حرکت می کنند، بعید به نظر می رسد; چرا که آیه «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً» مسلماً توصیفی برای اسب ها یا شتران بود، نه صاحبان آنها، این آیه نیز ادامه همان است.

* * *

آن گاه به یکی دیگر از ویژگی های این مجاهدان و مرکب های آنها اشاره کرده، می افزاید: «آن چنان بر دشمن سریع هجوم می بردند که به سبب آن گرد و غبار را به هر سو پخش کردند» (فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً).(۱)

---

۱ ـ ضمیر در «بِهِ» به «عَدْو» (دویدن) که از جمله «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً» استفاده می شود بر می گردد.

بنابراین، «باء» در آن به معنی «سببیت» است، یعنی به سبب این دویدن، گرد و غبار فضا را پر می کند.

بعضی نیز احتمال داده اند: به زمان یا مکانی بر گردد که این تاخت و تاز در آن انجام می شود، بنابراین «باء» به معنی ظرفیت است، ولی صحیح همان معنی اول می باشد.

یا این که: بر اثر هجوم شتران حاجیان از «مشعر الحرام» به سوی «منی»، گرد و غبار از هر سو پراکنده می شود.

«أَثَرْنَ» از ماده «اثاره» به معنی پراکندن «غبار» یا «دود» است، و گاه به معنی «به هیجان آوردن» نیز به کار رفته است، همچنین گاه به معنی پخش شدن امواج صوت در فضا آمده.

«نقع» (بر وزن نفع) به معنی «غبار» است، و اصل این ماده به معنی فرو رفتن آب یا فرو رفتن در آب است، و از آنجا که فرو رفتن در «غبار» نیز شباهت با آن دارد، این کلمه، بر آن اطلاق شده، «نقیع» به آب راکد گفته می شود.

* * *

و در آخرین ویژگی از ویژگی های آنها می فرماید: «آنها در همان بامداد در میان دشمن ظاهر شدند» (فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً).(۱)

حمله آنها چنان غافلگیرانه و برق آسا بود که، در چند لحظه صفوف دشمن را از هم شکافته، به قلب آنها هجوم بردند، و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند، و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شهامت و شجاعت است.

و یا اشاره به ورود حاجیان از «مشعر» به قلب «منی» است.

بعضی نیز گفته اند: منظور، قرار دادن دشمن در حلقه محاصره است، ولی این تفسیر، در صورتی صحیح است که جمله «فَوَسَطْنَ» با تشدید «سین» خوانده شود، در حالی که قرائت مشهور چنین نیست، بنابراین، صحیح همان معنی اول است.

روی هم رفته، در یک جمع بندی نهائی به اینجا می رسیم: سوگند به

---

۱ ـ درباره مرجع ضمیر «بِهِ» و معنی باء در اینجا، مطلب همان است که در آیه سابق گفته شد.

اسب هائی یاد شده که نخست با سرعت، نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند، و سپس سرعت آنها بیشتر می شود، آن چنان که از ضربات سُم آنها بر سنگ ها جرقه هائی برمی خیزد و تاریکی شب را می شکافد، و در مرحله بعد که به نزدیکی منطقه دشمن می رسند، آنها را غافلگیر ساخته، و هنگام روشن شدن هوا بر آنها هجوم می برند، آن چنان هجومی که گرد و غبار را در فضا پراکنده می کند و سرانجام به قلب جمعیت دشمن وارد شده، صفوف آنها را از هم متلاشی می کنند.

سوگند به این اسب های پر قدرت!

سوگند به این سواران شجاع!

سوگند به نفس های مرکب های مجاهدان!

سوگند به آن جرقه های آتشین که از سُم آنها برمی خیزد!

سوگند به آن هجوم غافلگیرانه شان!

سوگند به آن ذرات گرد و غباری که در فضا پخش می کنند!.

و سرانجام سوگند به ورودشان در قلب صفوف دشمن و متلاشی کردن آنها و پیروزی درخشانشان!

گر چه تمام آنچه گفته شده، در معنی این سوگندها نیامده، ولی در دلالت ضمنی کلام همه اینها جمع است.

و از اینجا روشن می شود: جهاد آن چنان عظمتی دارد که حتی نفس های اسب های مجاهدین شایسته سوگند است، همچنین جرقه های ناشی از برخورد سمشان با سنگ ها، و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می کنند، آری، گرد و غبار صحنه جهاد هم، پر ارزش و با عظمت است.

بعضی گفته اند: منظور از این سوگندها احتمالاً، نفوسی است که می توانند

کمالات خود را به دیگران منتقل سازند، و جرقه های دانش را با افکار خود ظاهر کنند، و بر هوا و هوس هجوم برند، و شوق الهی را در خود و دیگران پراکنده کنند، و سرانجام در قلب ساکنان علیین جای گیرند.(۱)

ولی پیدا است: اینها را نمی توان به عنوان تفسیر آیات فوق پذیرفت، بلکه، اینها تشبیهاتی است که به تناسب تفسیر آیه به ذهن می رسد.

* * *

بعد از این سوگندهای عظیم، به پاسخ قسم، یعنی چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده است پرداخته، می فرماید: «مسلماً انسان نسبت به نعمت های پروردگارش ناسپاس و بخیل است» (إِنَّ الإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ).

همان انسان تربیت نایافته، همان انسانی که انوار معارف الهی و تعلیمات انبیا بر قلبش نتافته، و بالاخره همان انسانی که خود را تسلیم غرائز و شهوات سرکش نموده است، او مسلماً «ناسپاس» و «بخیل» است.

«كَنُود» به زمینی می گویند که چیزی از آن نمی روید، و به انسان ناسپاس و بخیل نیز اطلاق می شود.

مفسران برای «كَنُود» معانی زیادی گفته اند، «ابوالفتوح رازی» حدود پانزده معنی در این زمینه نقل کرده است، ولی غالباً شاخ و برگ همان معنی اصلی است که در بالا آورده ایم، از جمله این که:

۱ ـ «كَنُود» کسی است که مصائبش را با آب و تاب می شمرد، ولی نعمت ها را فراموش می کند.

۲ ـ «كَنُود» کسی است که نعمت های خدا را تنها می خورد، و از دیگران منع می کند، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَ تَدْرُونَ مَنِ الْكَنُودِ:

---

۱ ـ تفسیر «بیضاوی»، صفحه ٤٦٥.

«می دانید کنود کیست»؟! عرض شد: خدا و رسولش آگاه تر است.

فرمود: اَلْکَنُودُ الَّذِی یَأْکُلُ وَحْدَهُ، وَ یَمْنَعُ رِفْدَهُ، وَ یَضْرِبُ عَبْدَهُ: «کنود کسی است که تنها غذا می خورد، و از عطا و بخشش به دیگران خودداری می کند، و بنده زیردستش را می زند».(۱)

۳ ـ «کَنُود»، کسی است که در مشکلات و مصائب با دوستان خود هم دردی نمی کند.

٤ ـ کسی که خیرش بسیار کم است.

۵ ـ کسی که وقتی نعمتی به او برسد، از دیگران دریغ می دارد و اگر گرفتار مشکلی گردد، ناشکیبائی و جزع می کند.

٦ ـ کسی که نعمت های الهی را در معصیت صرف می کند.

۷ ـ کسی که نعمت خدا را انکار می کند.

ولی همان گونه که گفتیم، همه این معانی مصداق ها و شاخ و برگهای همان ناسپاسی و بخل است.

تعبیر به «انسان» در این گونه موارد، به معنی انسان های شرور، هواپرست، سرکش و طغیانگر است، و بعضی آن را به انسان کافر تفسیر کرده اند، و گرنه مسلماً هر انسانی چنین نیست، بسیارند کسانی که سپاسگزاری، عطا و بخشش با روحشان عجین شده، و از کفران و بخل بیزارند، همچنین انسان هائی که در پرتو ایمان به خدا، از وادی خودخواهی و خودپرستی گام بیرون نهاده، و در آسمان معرفت اسماء و صفات پروردگار و تخلق به اخلاق الهی، به پرواز درآمده اند.

* * *

سپس می افزاید: «خود او نیز بر این معنی گواه است» (وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۰.

لَشَهیدٌ).

چرا که انسان نسبت به نفس خویش بصیرت دارد، و اگر صفات درونی خود را از هر کس بتواند پنهان کند، از خدا و وجدان خویش نمی تواند مخفی دارد، خواه به این حقیقت اعتراف کند یا نه!

بعضی نیز گفته اند: ضمیر در «اِنَّهُ» به «خدا» برمی گردد، یعنی خداوند گواه وجود صفت کنود در انسان است.

ولی، با توجه به آیات قبل و بعد که ضمائر مشابه آن در این آیات به انسان برمی گردد، این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، هر چند بسیاری از مفسران این تفسیر را ترجیح داده اند.

این احتمال نیز داده شده: منظور شهادت انسان بر گناهان و عیوب خود در قیامت است، چنان که از بسیاری از آیات قرآن استفاده می شود.

این تفسیر نیز در اینجا هیچ دلیلی ندارد; زیرا آیه مفهوم گسترده ای دارد که شهادت و گواهی او بر کفران و بخل خویش در این دنیا را نیز شامل می شود.

درست است گاهی انسان از شناخت خویش عاجز می گردد، و به اصطلاح، وجدان خود را فریب می دهد، و تسویل و تزیین شیطانی، صفات مذمومش را در نظرش زیبا جلوه گر می سازد، ولی در خصوص مورد کفران و بخل، مطلب آن قدر واضح است که نمی تواند بر آن پرده پوشی کند و وجدان خود را بفریبد.

* * *

باز در آیه بعد می افزاید: «او علاقه شدیدی به مال و مادیات دارد» (وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَديدٌ).(۱)

---

۱ ـ «لام» در «لِحُبِّ الْخَيْرِ» ممکن است «لام تعدیه» باشد و یا «لام علت»، بنابر اول تفسیرش همان است که در بالا آمد، و بنابر دوم مفهوم آیه چنین می شود: «انسان به علت حبّ مال، بخیل است» ولی مسلماً تفسیر اول مناسب تر است.

و همین علاقه شدید و افراطی او به مال و ثروت، سبب بخل و ناسپاسی و کفران او می شود.
البته «خیر» معنی وسیعی دارد که، هر گونه نیکی را شامل می شود، و مسلماً علاقه به بسیاری از نیکی ها همچون علم، دانش، تقوا، بهشت و سعادت، مطلب مذمومی نیست که قرآن با تعبیر فوق از آن نکوهش کند، و لذا مفسران، آن را در اینجا به معنی «مال» تفسیر کرده اند، که هم قرینه مقام و آیه گذشته گواه بر آن است، و هم بعضی آیات دیگر قرآن، مانند آیه ۱۸۰ سوره «بقره» که می فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الأَقْرَبِين: «بر شما مقرر شده است که اگر کسی از شما مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند».
مسلماً اطلاق «خیر» بر «مال» به خاطر آن است که: در حدّ ذات خود چیز خوبی است، و می تواند وسیله انواع خیرات گردد، ولی انسان ناسپاس و بخیل آن را از هدف اصلیش بازداشته، و در مسیر خودخواهی و خودکامگی به کار می گیرد.

* * *

آن گاه به صورت یک استفهام انکاری توأم با تهدید می فرماید: «آیا این انسان ناسپاس و بخیل و دنیاپرست نمی داند هنگامی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شوند...»؟ (أَ فَلا يَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِي الْقُبُورِ).

* * *

«و هنگامی که آنچه در درون سینه ها از کفر، ایمان، اخلاص، ریا، کبر، غرور، تواضع و نیات خیر و سوء است آشکار می گردد» (وَ حُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ).

* * *

«در آن روز پروردگارشان از آنها و اعمال و نیاتشان آگاه است و بر طبق آن به آنها کیفر می دهد» (إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ).

«بُعْثِرَ» از ماده «بعثرة» (بر وزن منقبة) در اصل، به معنی زیر و رو کردن و بیرون آوردن و استخراج نمودن است، و از آنجا که به هنگام احیای مردگان، قبرها زیر و رو می شود، و آنچه در درون آنها است ظاهر می گردد، این تعبیر در آیات فوق در مورد رستاخیز به کار رفته است.

تعبیر به «ما فِي الْقُبُور» (با توجه به این که «ما» معمولاً برای غیر ذوی العقول می آید) یا به خاطر آن است که: نظر به حالتی دارد که هنوز مردگان خاکند.

و یا به خاطر ابهامی است که بر آنها حاکم است، که معلوم نیست چه اشخاصی هستند؟

تعبیر به «قبور» (قبرها) منافاتی با این ندارد که گروهی از مردم اصولاً قبر ندارند، فی المثل در دریا غرق می شوند، یا قبرشان بعد از مدتی از میان می رود و خاکهایشان متفرق می شود; زیرا نظر به غالب مردم است که دارای قبر هستند، به علاوه، قبر در اینجا می تواند معنی وسیعی داشته باشد، یعنی: محلی که خاک های انسان ها در آنجا قرار دارد، هر چند به صورت قبر معمولی نباشد.

«حُصِّلَ» از ماده «تحصیل» در اصل به معنی بیرون آوردن «مغز» از «پوست» است، همچنین به تصفیه معادن، و خارج کردن طلا و امثال آن از سنگ معدن اطلاق می شود، سپس در معنی وسیعی، یعنی: مطلق استخراج و مجزا ساختن به کار رفته است، و در آیه مورد بحث، منظور جداسازی خیر و شرّی است که در دلها نهفته شده، اعم از ایمان و کفر، یا صفات حسنه و رذیله، و یا نیات خوب و بد، که در آن روز آنها از یکدیگر جدا و ظاهر و آشکار می شود، و هر کس بر طبق آن به پاداش کیفر خود می رسد.

همان گونه که در آیه ۹ سوره «طارق» آمده است: یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِر: «در آن روز که اسرار درون آشکار گردد».

تعبیر به «یَومَئِذ» و تکیه بر این معنی که: خداوند «در آن روز» از اعمال و اسرار مکنون دل های آنها با خبر است، با این که می دانیم: خدا همیشه از این مسائل آگاه می باشد، به خاطر آن است که آن روز، روز جزا است، و آنها را بر اعمال و عقائدشان جزا می دهد.

به گفته بعضی از مفسران: این تعبیر مانند آن است که کسی در مقام تهدید به دیگری می گوید: سَأُعَرِّفُ لَکَ أمْرَکَ: «به زودی عملت را به تو معرفی خواهم کرد» در حالی که، امروز نیز امکان چنین معرفی موجود است، منظور آن است که: نتیجه آن را به تو خواهم داد.

آری، خداوند همیشه و در همه حال، از اسرار درون و برون به طور کامل آگاه است، ولی اثر این آگاهی در قیامت و به هنگام پاداش و کیفر، ظاهرتر و آشکارتر می گردد، و این هشداری است به همه انسان ها، که اگر به راستی به آن ایمان داشته باشند، سدّ نیرومندی در میان آنان و گناهان ایجاد می کند، اعم از گناهان آشکار و پنهان، و گناهان برون و درون، و اثر تربیتی این اعتقاد بر کسی پنهان نیست.

* * *

نکته ها:

۱ ـ رابطه سوگندهای این سوره و هدف آن

از سؤالاتی که پیرامون این سوره، مطرح می شود این است: چه ارتباطی میان سوگند به اسب های مجاهدان و جمله «اِنَّ الاِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُود» وجود دارد؟ زیرا بررسی آیات قرآن به ما نشان می دهد: همواره نوعی ارتباط در میان قَسَم ها

و مُقْسَمٌ بِه (آنچه به آن قسم یاد می شود) موجود است و اصولاً بلاغت و فصاحت قرآن نیز چنین مطلبی را اقتضا می کند.

درباره آیات مورد بحث، ممکن است رابطه چنین باشد که، قرآن می گوید: انسان هائی یافت می شوند ایثارگر که در مسیر جهاد بی پروا پیش می روند، و از هیچگونه فداکاری مضایقه ندارند، جان و مال خود را در راه خدا می دهند، با این حال، چگونه بعضی آن همه بخیل و ناسپاسند، و در برابر نعمت های حق نه حمد خدا می گویند و نه در راه او ایثار می کنند؟

درست است که قَسَم به اسب ها خورده شده است، ولی می دانیم اهمیت آنها از این نظر است که، ابزاری برای مجاهدان هستند، در واقع سوگند به جهاد مجاهدان است (همچنین اگر سوگند به شتران حاجیان و زوّار خانه خدا باشد).

بعضی نیز گفته اند: ارتباط از این رو حاصل می شود که، این حیوانات در طریق رضای حق به سرعت پیش می روند، پس تو ای انسان! چرا تسلیم او نیستی، تو که اشرف مخلوقاتی، و شایسته تری؟!

ولی مناسبت اول روشن تر است.

* * *

۲ ـ آیا طبیعت انسان ناسپاسی و بخل است؟

ممکن است کسانی از جمله «اِنَّ الاِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُود» چنین استفاده کنند: حالت «کَنُود» بودن، یعنی ناسپاسی و بخل، جزء طبیعت همه انسان ها است، سپس این سؤال پیش می آید: این امر با وجدان بیدار و شعور فطری که انسان را دعوت به شکر منعم و ایثار می کند، چگونه می تواند سازگار باشد؟

نظیر این سؤال در آیات زیادی از قرآن مجید که انسان را با نقاط ضعف واضحی توصیف می کند، مطرح می شود.

در یک جا انسان «ظلوم و جهول» شمرده شده.(۱)
در جای دیگر، «هلوع» (کم ظرفیت).(۲)
و در جای دیگر، «یَؤُس و کفور» (مأیوس و ناسپاس).(۳)
و در جای دیگر، «طغیانگر»(٤) توصیف شده است.
آیا به راستی، همه این نقاط ضعف در طبیعت انسان نهفته است؟ با این که قرآن تصریح می کند: خدا بنی آدم را گرامی داشته، و بر همه خلایق برتری بخشیده: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیر مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً».(۵)
پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این که: انسان دارای دو بُعد وجودی است، و به همین دلیل، می تواند در قوس صعودیش به «اعلی علیین» رسد، و در قوس نزولیش به «اسفل سافلین» کشیده شود.
اگر تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد، و از پیام عقل الهام پذیرد و خودسازی کند، مصداق «وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیر مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً» می شود.
و اگر به ایمان و تقوا پشت کند، و از خط اولیای خدا خارج گردد، به صورت موجودی «ظلوم»، «کفار»، «یؤس»، «کفور»، «هلوع» و «کنود» درمی آید.
و به این ترتیب، هیچگونه تضادی در میان این آیات وجود ندارد، منتها هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان نگاه می کند.
آری، در درون فطرت انسان، ریشه تمام خوبی ها، نیکی ها، افتخارات و فضائل نهفته است، همان گونه که انسان آمادگی برای نقطه مقابل این فضائل نیز دارد، و لذا هیچ موجودی در عالم آفرینش در میان قوس صعودی و نزولیش

---

۱ ـ احزاب، آیه ۷۲.
۲ ـ معارج، آیه ۱۹.
۳ ـ هود، آیه ۹.
٤ ـ علق، آیه ٦.
۵ ـ اسراء، آیه ۷۰.

این قدر فاصله نیست (دقت کنید).

* * *

۳ ـ عظمت جهاد!

در قرآن مجید، سخن از مسأله جهاد و عظمت مجاهدان راه خدا بسیار به میان آمده، ولی شاید در هیچ جا، مسأله، با این عظمت ترسیم نشده است، که حتی نفس زدن اسب های آنها، و جرقه های سُم این ستوران و گرد و غبار ناشی از حرکت سریع آنان، آن قدر با عظمت شناخته شده، که مورد قسم قرار گرفته باشد.

مخصوصاً روی سرعت عمل آنها، که یکی از مهمترین عوامل پیروزی در جنگ ها است، تکیه شده، و نیز روی اصل غافلگیری، که یکی دیگر از عوامل موفقیت در جنگ است، تکیه گردیده است.

و اینها همه آموزشی است در زمینه برنامه «جهاد».

قابل توجه این که: در شأن نزول این سوره آمده است: علی(علیه السلام) دستور داد: در تاریکی شب مرکب ها را آماده کنند، خوراک لازم به آنها بدهند و زین بر آنها نهند و به حالت آماده باش کامل درآیند، هنگامی که پرده تاریکی شب شکافته شد، فوراً نماز صبح را با یاران خود به جا آورد، و بلافاصله به دشمن حمله کرد، دشمن وقتی بیدار شد که، زیر دست و پای اسب های مجاهدین اسلام قرار گرفته بود.

این حمله سریع و غافلگیرانه، هم تعداد تلفات را به حداقل رساند، و هم در ساعاتی کوتاه به جنگ خاتمه داد، و جالب این که: همه این مسائل در آیات این سوره به طرز ظریفی منعکس شده است.

بدیهی است، نه اسب، خصوصیت دارد، نه مسأله جرقه ناشی از برخورد

سُم آنها به سنگ های بیابان، و نه گرد و غبار پای آنها، آنچه موضوعیت دارد، مسأله جهاد، و سپس ابزار آن است، که تمام وسائل جنگی امروز را شامل می شود، همان گونه که در آیه ٦٠ سوره «انفال» در کنار «رباط الخیل» (اسب های ورزیده) سخن از «قوه» (نیرو) به صورت کلی به میان آمده.

* * *

خداوندا! توفیق جهاد و ایثار در راه رضایت را به ما مرحمت کن!
پروردگارا! نفس سرکش، تمایل به ناسپاسی و کفر دارد، ما را از خطرات آن حفظ فرما!
بارالها! تو از اسرار درون و برون همه کس آگاهی، و از اعمال ما باخبری، با لطف و عنایت خود با ما رفتار کن!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره و العادیات(۱)

۱ ـ پایان تصحیح: ١٤ / ٣ / ١٣٨٣.

سوره قارعـه

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره قارعه

این سوره به طور کلی، از معاد و مقدمات آن، با تعبیراتی کوبنده، بیانی تکان دهنده، و انذار و هشداری صریح و روشن، سخن می گوید، و سرانجام انسان ها را به دو گروه تقسیم می کند:

گروهی که اعمالشان در میزان عدل الهی سنگین است، و پاداششان زندگانی سراسر رضایت بخش در جوار رحمت حق!

و گروهی که اعمالشان سبک و کم وزن است و سرنوشتشان آتش داغ و سوزان جهنم.

نام این سوره یعنی «قارعهٔ» از آیه اول آن گرفته شده است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت آن همین بس که، در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ الْقارِعَةَ آمَنَهُ اللّهُ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجّالِ أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ، وَ مِنْ قَيْحِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنْ شاءَ اللّهُ: «کسی که سوره «قارعه» را بخواند خداوند متعال او را از فتنه «دجّال» و ایمان آوردن به او، حفظ می کند، و او را در قیامت از چرک جهنم دور می دارد ان شاء اللّه».(۱)

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۰.

١ الْقارِعَةُ
٢ مَا الْقارِعَةُ
٣ وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ
٤ يَوْمَ يَكُونُ النّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ
٥ وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ
٦ فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ
٧ فَهُوَ فى عيشَهٔ راضِيَهٔ
٨ وَ أَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ
٩ فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ
١٠ وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ
١١ نارٌ حامِيَةٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر

١ ـ آن حادثه كوبنده.

٢ ـ و چه حادثه كوبنده اى!

٣ ـ و تو چه مى دانى كه حادثه كوبنده چيست؟! (آن حادثه همان روز قيامت است)!

٤ ـ روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده خواهند بود.
٥ ـ و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد!
٦ ـ اما کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین است.
٧ ـ در یک زندگی خشنود کننده خواهد بود!
٨ ـ و اما کسی که ترازوهایش سبک است.
٩ ـ پناهگاهش «هاویه» (دوزخ) است!
١٠ ـ و تو چه می دانی «هاویه» چیست؟!
١١ ـ آتشی است سوزان!

تفسیر:

حادثه کوبنده!

در این آیات که در وصف قیامت است، نخست می فرماید: «آن حادثه کوبنده»... (الْقارِعَةُ).

* * *

«چه حادثه کوبنده ای است»!! (مَا الْقارِعَةُ).

* * *

«و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست»؟ (وَ ما أَدْراکَ مَا الْقارِعَةُ).

«قارعة» از ماده «قرع» (بر وزن فرع) به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است، به گونه ای که صدای شدیدی از آن برخیزد، تازیانه و چکش را نیز به همین مناسبت «مِقْرَعَة» گویند، بلکه به هر حادثه مهم و سخت «قارعة» گفته می شود، (تاء تانیث در اینجا ممکن است اشاره به تأکید باشد).

با تعبیراتی که در آیه دوم و سوم، آمده که حتی به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می گوید: تو

چه می دانی آن حادثه سخت و کوبنده چیست؟ روشن می شود: این حادثه کوبنده به قدری عظیم است، که ابعادش به فکر هیچ کس نمی رسد.

بسیاری از مفسران گفته اند: «قارعة» یکی از نام های قیامت است، ولی درست روشن نساخته اند که:

آیا این تعبیر اشاره به مقدمات قیامت می باشد؟ که عالم دنیا درهم کوبیده می شود، خورشید و ماه تاریک می گردد، و دریاها برافروخته می شود، اگر چنین باشد، انتخاب نام «قارعة» برای این حادثه دلیلش روشن است.

و یا این که: منظور مرحله دوم، یعنی مرحله زنده شدن مردگان، و طرح نوین در عالم هستی است، و تعبیر به «کوبنده» به خاطر آن است که، وحشت و خوف و ترس آن روز، دل ها را می کوبد.

آیاتی که بعد از آن آمده، بعضی تناسب با حادثه تخریب جهان دارد، و بعضی متناسب با زنده شدن مردگان، ولی روی هم رفته، احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند در این آیات، هر دو حادثه پشت سر یکدیگر ذکر شده است (مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن که از قیامت خبر می دهد).

* * *

آن گاه، در توصیف آن روز عجیب می گوید: «همان روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده، حیران و سرگردان به هر سو می روند» (يَوْمَ يَكُونُ النّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ).

«فَراش» جمع «فراشة» بسیاری آن را به معنی «پروانه» می دانند و بعضی نیز آن را به معنی «ملخ» تفسیر کرده اند، و ظاهراً این معنی از آیه ۷ سوره «قمر» که مردم را در آن روز به ملخ های پراکنده تشبیه می کند گرفته شده: «كَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ» و گرنه معنی لغوی آن همان «پروانه» است.

به هر حال، تشبیه به «پروانه» به خاطر آن است که، پروانه ها معمولاً خود را دیوانهوار به آتش می افکنند و می سوزانند، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند.

این احتمال نیز وجود دارد که: تشبیه به «پروانه» اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسان ها مستولی می شود.

و اگر «فراش» به معنی ملخ ها باشد، تشبیه مزبور به خاطر این است که می گویند: بسیاری از پرندگان به هنگام حرکت دسته جمعی، در مسیر معینی پرواز می کنند، جز ملخ ها، که در حرکت گروهی مسیر مشخصی ندارند و هر کدام به سوئی پیش می روند!

باز این سؤال در اینجا مطرح است: این حیرت، سرگردانی، پراکنده گی، وحشت و اضطراب، بر اثر حوادث هولناک پایان جهان است، و یا آغاز قیامت و حشر و نشر؟

پاسخ این سؤال از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود.

* * *

پس از آن، به سراغ یکی دیگر از اوصاف آن روز رفته، می افزاید: «و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد» (وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ).

«عِهْن» (بر وزن ذهن) به معنی پشم رنگ شده است.

و «مَنْفُوش» از ماده «نفش» (بر وزن نقش) به معنی گستردن پشم است که معمولاً به وسیله ابزار مخصوصِ حلاجی و زدن پشم، انجام می گیرد.

سابقاً گفته ایم: طبق آیات مختلف قرآن، کوه ها در آستانه قیامت نخست به حرکت درمی آیند، بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان درمی آیند که در آیه مورد بحث، آن را به پشم های رنگین

حلاجی شده تشبیه کرده است، پشم هائی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد، و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه ها است.

این تعبیر ممکن است اشاره به رنگ های مختلف کوه ها نیز باشد; چرا که کوه های روی زمین هر کدام رنگ خاصی دارند.

به هر حال، این جمله گواه بر آن است که: آیات فوق از مراحل نخستین قیامت، یعنی مرحله ویرانی و پایان جهان سخن می گوید.

* * *

بعد از آن، به مرحله حشر و نشر و زنده شدن مردگان و تقسیم آنها به دو گروه پرداخته، می فرماید: «اما کسی که ترازوهای عملش سنگین است»... (فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ).

* * *

«او در یک زندگی سراسر رضایت بخش خواهد بود» (فَهُوَ فی عیشَهٔ راضِیَهٔ).

* * *

«و اما کسی که ترازوهایش سبک است»... (وَ أَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازینُهُ).

* * *

«جایگاه و پناهگاهش دوزخ است» (فَأُمُّهُ هاوِیَهٌ).

* * *

«و تو چه می دانی هاویه و دوزخ چیست»؟! (وَ ما أَدْراکَ ما هِیَهْ).(۱)

* * *

«آتشی است سوزان»! (نارٌ حامِیَهٌ).

---

۱ ـ «ما هِیَهْ» در اصل «ماهِیَ» بوده، سپس «هاء سکت» به آن الحاق شده است.

«مَوازِین» جمع «میزان» به معنی وسیله سنجش است، این واژه نخست در وزن های مادی به کار رفته، پس از آن در موازین و مقیاس های معنوی نیز استعمال شده است.

بعضی معتقدند: اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن درمی آید، و راستی آنها را با ترازوهای سنجش اعمال می سنجند.

این احتمال نیز داده شده که: خودِ نامه اعمال را وزن می کنند، اگر اعمال صالحی در آن نوشته شده است، سنگین است و گرنه سبک وزن، یا بی وزن است.

ولی، ظاهراً نیازی به این توجیهات نیست، میزان حتماً به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفه های مخصوص است نمی باشد، بلکه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق می شود، چنان که در حدیثی می خوانیم: اِنَّ أَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ(علیهم السلام) هُمُ الْمَوازِیْنُ: «امیرمؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند».(۱)

و در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) آمده: ـ وقتی از معنی «میزان» از او سؤال کردند ـ در پاسخ فرمود: اَلْمِیْزانُ الْعَدْلُ: «ترازوی سنجش همان عدل است».(۲)

به این ترتیب، وجود اولیاء اللّه یا قوانین عدل الهی، مقیاس هائی هستند که انسان ها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند، وزنشان به همان اندازه است که با آنها شباهت و مطابقت دارند!

روشن است: منظور از «سبکی» و «سنگینی» میزان، به معنی سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست، بلکه وزن چیزهائی است که با آن می سنجند.

ضمناً، تعبیر به «موازین» به صورت صیغه جمع، به خاطر آن است که،

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۱.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵.

اولیای حق و قوانین الهی، هر کدام یکی از میزان های سنجشند، و از این گذشته، تنوع صفات و اعمال آدمی ایجاب می کند، هر کدام را با میزانی بسنجند، و الگوها و ترازهای سنجش متفاوت باشد.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «میزان در قرآن مجید، گاهی به صورت مفرد، و گاه به صورت جمع آمده، در صورت اول، ناظر به کسی است که حساب می کند، یعنی خداوند یکتا، و در صورت دوم، ناظر به حساب شوندگان است».

بعضی از مفسران نیز گفته اند: «موازین» جمع «موزون» است، یعنی عملی که آن را وزن می کنند، بنابراین سنگین و سبک بودن موازین، به معنی سنگین و سبک بودن خود اعمال است، نه سبک و سنگین بودن ترازوها.(۱)

البته، نتیجه هر دو یکی است، ولی از دو راه مختلف.(۲)

تعبیر به عِیْشَةٍ راضِیَةٍ: «زندگی خشنود» تعبیر بسیار جالب و رسائی است از زندگی پر نعمت و سراسر آرامش بهشتیان در قیامت، این زندگی آن قدر رضایت بخش است، که گوئی خودش «راضی» است، یعنی به جای این که «مرضیهٔ» گفته شود، برای تأکید هر چه بیشتر، به جای اسم مفعول، «اسم فاعل» به کار رفته است.(۳)

و این امتیاز بزرگ، مخصوص زندگی آخرت است; چرا که زندگی دنیا هر قدر مرفه، پر نعمت، توأم با امن و امان و رضایت و خشنودی باشد، باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست، تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت،

---

۱ ـ این معنی را «زمخشری» در «کشّاف» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «ابوالفتوح رازی» در تفسیرش به عنوان یکی از دو احتمال در معنی «موازین» ذکر کرده اند.

۲ ـ در این زمینه شرح بیشتری در ذیل آیات ۸ و ۹ سوره «اعراف»، جلد ٦، صفحه ۹۰، و همچنین ذیل آیه ۱۰۵ «کهف»، جلد ۱۲، صفحه ٥٦٧، و ذیل آیه ۱۰۲ سوره «مؤمنون»، جلد ١٤، صفحه ۳۲۸، ذکر کرده ایم.

۳ ـ بعضی نز «راضیهٔ» را به معنی (ذات رضا) دانسته اند، یا این که چیزی در تقدیر می گیرند، و می گویند: منظور رضایت صاحبان آنها است، ولی تفسیری که در بالا ذکر شد از همه مناسب تر است.

خشنودی، آرامش، امنیت و مایه جمعیت خاطر می باشد.

تعبیر به «أُمّ» در جمله «فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ» به خاطر این است که: «أُمّ» به معنی «مادر» است، و می دانیم: مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند، و نزد او می مانند، و در اینجا اشاره به این است که: این گنهکاران خفیف المیزان، محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند، وای به حال کسی که پناهگاهش «جهنم» باشد!

بعضی نیز گفته اند: معنی «أُمّ» در اینجا «مغز» است; زیرا عرب به مغز سر «أُمُّ الرّأس» می گوید، بنابراین معنی آیه چنین می شود: آنها را با سر در جهنم می افکنند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد; زیرا در این صورت آیه بعد: وَ ما أَدْراکَ ماهِيَه: «تو چه می دانی آن چیست»؟، مفهوم درستی نخواهد داشت.

«هاوِيَةٌ» از ماده «هُوِيّ» به معنی افتادن و سقوط کردن است، و آن یکی از نام های «دوزخ» می باشد; چرا که گنهکاران در آن سقوط می کنند، و نیز اشاره به عمق آتش دوزخ است.

و اگر «أُمّ» را در اینجا به معنی «مغز» بگیریم، «هاویة» به معنی سقوط کننده می باشد، ولی تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد.

«حامِيَةٌ» از ماده «حَمْی» (بر وزن نفی) به معنی شدت حرارت است و «حامیة» در اینجا اشاره به سوزندگی فوق العاده آتش دوزخ است.

به هر حال، این جمله که می فرماید: «تو چه می دانی هاویه چیست؟ هاویه آتش سوزان است»، تأکیدی است بر این معنی که، عذاب قیامت و آتش دوزخ فوق تصور همه انسان ها است.

* * *

نکته:

اسباب سنگینی میزان اعمال

بدون شک، ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست، و با هم تفاوت زیادی دارند، به همین جهت، در روایات مختلف اسلامی، روی پاره ای از اعمال خیر، تکیه بیشتری شده است، و آنها را اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند.

از جمله در حدیثی، از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم که: در تفسیر «لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ» فرمود: یَعْنِی بِوَحْدانِیَّتِهِ، لا یَقْبَلُ اللّهُ الأعْمالَ اِلاَّ بِها، وَ هِیَ کَلِمَةُ التَّقْوی یَثْقُلُ اللّهُ بِهَا الْمَوازِیْنَ یَوْمَ الْقِیامَةِ:

«لا اله الا اللّه اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود، و این، کلمه تقوا است، که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند».(۱)

در حدیث دیگری، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) درباره شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است: خَفَّ مِیزانٌ تُرْفَعانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مِیزانٌ تُوضَعانِ فِیه: «ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود، سبک است، و میزانی که شهادتین در آن گذارده شود، سنگین است».(۲)

و در حدیثی، از امام باقر(علیه السلام) یا امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: ما فِی الْمِیزانِ شَیْءٌ أثْقَلُ مِنَ الصَّلاةِ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد: «در میزان عمل، چیزی سنگین تر از درود فرستادن بر محمّد و آل محمّد نیست».

و در ذیل روایت می فرماید: «افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار

---

۱ و ۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٥٩، حدیث ۱۲ و ۸.

می گیرند که کفه اعمالشان سبک است، سپس درود بر محمّد و آل محمّد را در آن می نهند و سنگین می شود».(۱)

جالب این که: در حدیثی، از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ کانَ ظاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ باطِنِهِ خَفَّ مِیزانُهُ!: «هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود»!.(۲)

این بحث را با سخنی از «سلمان فارسی» که در حقیقت، چکیده وحی و سنت است، پایان می دهیم، در این کلام می خوانیم: «کسی از طریق تحقیر، به سلمان گفت: تو کیستی؟ و چیستی؟ ارزشی نداری، «سلمان» در پاسخ گفت:

أَمّا أَوَّلِی وَ أَوَّلُکَ فَنُطْفَةٌ قَذِرَةٌ وَ أَمّا آخِرِی وَ آخِرُکَ فَجِیفَةٌ مُنْتِنَةٌ فَإِذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ، وَ نُصِبَتِ الْمَوازِینُ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَهُوَ الْکَرِیمُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَهُوَ اللَّئِیمُ:

«اما آغاز وجود من و تو نطفه آلوده ای بوده، و پایان من و تو مرداری گندیده بیش نیست، هنگامی که روز قیامت فرا رسد و ترازوهای سنجش اعمال نصب گردد، هر کس ترازوی عملش سنگین بود، شریف و بزرگوار است، و هر کس ترازوی عملش سبک بود، پست و لئیم است».(۳)

* * *

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٥٩، حدیث ۷.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦٠، حدیث ۱۳.

۳ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦٠، حدیث ١٤

خداوندا! ترازوی عمل ما را با محبت محمّد و آل محمّد سنگین فرما!
پروردگارا! وصول به «عیشهٔ راضیهٔ» جز با لطف تو میسور نیست، خودت در این راه به ما کمک کن!
بارالها! آتش دوزخت سخت سوزان است و ما را تاب تحمل نیست، آن را با آب مرحمت و کرمت بر ما خاموش گردان!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره قارعه(۱)

۱ ـ تصحیح: ۱۵ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره تکـاثر

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره تکاثر

بسیاری از مفسران معتقدند: این سوره در «مکّه» نازل شده، بنابراین سخنی که درباره تفاخر در آن آمده، قاعدتاً مربوط به قبائل قریش است که با امور موهومی بر یکدیگر فخر و مباهات می کردند.

ولی بعضی ـ مانند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» ـ معتقدند: در «مدینه» نازل شده، و آنچه از تفاخر در آن آمده، ناظر به یهود یا دو طائفه از انصار است، ولی مکی بودن سوره با توجه به شباهت زیادی که با سوره های «مکّی» دارد، صحیح تر به نظر می رسد.

محتوای این سوره در مجموع، نخست، سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس یک سلسله مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می کردند.

پس از آن، هشداری نسبت به مسأله معاد، قیامت و آتش دوزخ.

و سرانجام، هشداری در زمینه مسأله سؤال و بازپرسی از نعمت ها می دهد.

نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

و در فضیلت تلاوت آن، در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَها لَمْ یُحاسِبْهُ اللّهُ بِالنَّعِیمِ الَّذِی أَنْعَمَ عَلَیْهِ فِی دارِ الدُّنْیا، وَ أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ کَأَنَّما قَرَأَ أَلْفَ آیَةٍ:

«کسی که آن را بخواند، خداوند در برابر نعمت هائی که در دنیا به او داده، او را مورد حساب قرار نمی دهد و پاداشی به او داده می شود که گوئی هزار آیه قرآن را تلاوت کرده است».(۱)

و در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) آمده است: «خواندن این سوره در نمازهای فریضه و نافله، ثواب شهادت شهیدان دارد».(۲)

بدیهی است، این همه ثواب از آن کسی است که آن را بخواند و در برنامه زندگی به کار گیرد، و روح و جان خود را هماهنگ با آن سازد.

* * *

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۲.

۲ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۲ (با تلخیص).

۱ أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ
۲ حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ
۳ كَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
٤ ثُمَّ كَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
٥ كَلاّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقينِ
٦ لَتَرَوُنَّ الْجَحيمَ
۷ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقينِ
۸ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذ عَنِ النَّعيمِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ افزون طلبی شما را به خود مشغول داشته است.

۲ ـ تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و به آن قبور افتخار کردید).

۳ ـ چنین نیست (آری) به زودی خواهید دانست!

٤ ـ باز چنان نیست; به زودی خواهید دانست.

٥ ـ قطعاً چنان نیست; اگر شما علم الیقین (به آخرت) داشتید (افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد)!

٦ ـ قطعاً شما جهنم را خواهید دید!
٧ ـ سپس (با ورود در آن) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.
٨ ـ سپس در آن روز (همه شما) از نعمت هائی که داشته اید بازپرسی خواهید شد!

شأن نزول:
همان گونه که اشاره کردیم، مفسران معتقدند: این سوره درباره قبائلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می کردند، و با کثرت نفرات و جمعیت، یا اموال و ثروت خود، بر یکدیگر مباهات می نمودند، تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات قبیله، به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند!.
ولی، بعضی آن را ناظر به دو قبیله از قبائل «قریش» در «مکّه» می دانند، و بعضی دو قبیله از قبائل انصار پیامبر(صلی الله علیه وآله) در «مدینه» و بعضی تفاخر «یهود» را بر دیگران، هر چند «مکّی» بودن آن صحیح تر به نظر می رسد.
اما، مسلّم است که این شان نزول ها هر چه باشد، هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.
* * *
تفسیر:
بلای تکاثر و تفاخر!
در این آیات، نخست با لحنی ملامت بار می فرماید: «تفاخر و مباهات بر یکدیگر، شما را از خدا و قیامت به خود مشغول داشت» (أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ).
* * *
«تا آنجا که به زیارت و دیدار قبرها رفتید، و قبور مردگان خود را برشمردید» (حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ).

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است: «تکاثر» و «تفاخر» آن چنان آنها را به خود مشغول داشته، که تا لحظه ورود در قبر نیز ادامه دارد.

ولی معنی اول با تعبیر «زُرْتُمُ الْمَقابِرَ» و همچنین شأن نزول ها و خطبه «نهج البلاغه» که به خواست خدا بعداً به آن اشاره می شود، سازگارتر است.

«أَلْهاكُم» از ماده «لهو» به معنی سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف و کارهای مهم است، «راغب» در «مفردات» می گوید: «لهو» چیزی است که انسان را به خود مشغول داشته، و از مقاصد و اهدافش بازمی دارد.

«تکاثر» از ماده «کثرت» به معنی تفاخر، مباهات و فخرفروشی بر یکدیگر است.(۱)

«زُرْتُم» از ماده «زیارة» و «زَوْر» (بر وزن قول) در اصل، به معنی قسمت بالای سینه است، سپس به معنی ملاقات کردن و روبرو شدن به کار رفته است، و «زَوَر» (بر وزن سفر) به معنی کج شدن قسمت بالای سینه است، و از آنجا که دروغ نوعی انحراف از حق است، به آن، «زُور» (بر وزن کور) اطلاق می شود.

«مَقابِر» جمع «مقبرة» به معنی محل قبر میت است، و زیارت کردن مقابر در اینجا یا کنایه از مرگ است، (طبق بعضی از تفاسیر) و یا به معنی رفتن به سراغ قبرها برای شماره کردن و تفاخر نمودن (طبق تفسیر مشهور).

و همان گونه که گفتیم: معنی دوم صحیح تر به نظر می رسد، و یکی از شواهد آن سخنی است که از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این زمینه در «نهج البلاغه» آمده است که بعد از تلاوت «أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ» فرمود: یا لَهُ

---

۱ ـ در استعمالات روزمره فارسی «تکاثر» به معنی ثروت اندوزی استعمال می شود، در حالی که این معنی در ریشه لغوی آن نیست، ولی در بعضی از روایات که بعداً به آن اشاره می کنیم، چنین استعمالی آمده است.

مَراماً ما أبْعَدَهُ؟ وَ زَوْراً ما أغْفَلَهُ؟ وَ خَطَراً ما أفْظَعَهُ؟

لَقَدْ اِسْتَخلَوا مِنْهُمْ أیَّ مُدَّکِر وَ تَناوَشُوهُمْ مِنْ مَکان بَعِیْد.

أ فَبِمَصارِعِ آبَائِهِمْ یَفْخَرُونَ؟ أمْ بِعَدِیدِ الْهَلْکی یَتَکاثَرُونَ؟ یَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أجْساداً خَوَتْ، وَ حَرَکات سَکَنَتْ؟

وَ لاَنْ یَکُونُوا عِبَراً أحَقُّ مِنْ أنْ یَکُونُوا مُفْتَخَراً!:

«شگفتا! چه هدف بسیار دوری؟ و چه زیارت کنندگان غافلی؟ و چه افتخار موهوم و رسوائی؟!

به یاد استخوان پوسیده کسانی افتاده اند که سال ها است خاک شده اند، آن هم چه یادآوری؟ با این فاصله دور، به یاد کسانی افتاده اند که سودی به حالشان ندارند.

آیا به محل نابودی پدران خویش افتخار می کنند؟ و یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین، خود را بسیار می شمرند؟ آنها خواهان بازگشت اجسادی هستند که تار و پودشان از هم گسسته، و حرکاتشان به سکون مبدل شده.

این اجساد پوسیده، اگر مایه عبرت باشند، سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند»!.(۱)

این خطبه که تنها به قسمتی از آن در اینجا اشاره کردیم، به قدری تکان دهنده، گویا و صریح است، که «ابن ابی الحدید معتزلی» می گوید:

من به کسی که همه امت ها به او سوگند یاد می کنند، قسم می خورم که از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام، و در هر بار در درون قلبم لرزش و ترس و پند و موعظه تازه ای پدید آمده، و در روحم به سختی اثر گذارده، اعضاء و جوارحم به لرزه افتاده، هرگز نشده که در آن تأمل کنم، جز

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۱.

این که در آن حال به یاد مرگ خانواده، بستگان و دوستانم افتاده ام و درست برایم مجسم شده که: من، همانم که امام(علیه السلام) توصیف فرموده است.

چقدر واعظان، خطبا، گویندگان و افراد فصیح در این باره سخن گفته اند، و من گوش فرا داده ام! و در سخنان آنها دقت کرده ام، ولی در هیچ یک تأثیر سخن امام(علیه السلام) را نیافته ام!.

این تأثیری که سخن او در قلب من می گذارد، یا از ایمانی سرچشمه می گیرد که به گوینده آن تعلق دارد، و یا نیت، یقین و اخلاص او سبب شده است که این چنین در ارواح نفوذ کند، و در قلوب جایگزین شود».(۱)

وی در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: یَنْبَغِی لَوْ اِجْتَمَعَ فُصَحاءُ الْعَرَبِ قاطِبَةً فِی مَجْلِس وَ تَلی عَلَیْهِمْ أَنْ یَسْجُدُوا لَهُ!: «سزاوار است اگر فصحاء عرب همگی در مجلسی اجتماع کنند و این خطبه برای آنها خوانده شود در برابر آن سجده کنند».

و در همین جا اشاره به گفتار «معاویه» درباره فصاحت امیرمؤمنان علی(علیه السلام)می کند که می گوید: وَ اللّهِ ما سَنَّ الْفَصاحَةَ لِقُرَیْش غَیْرُهُ: «به خدا هیچ کس فصاحت را برای قریش غیر او پایه گذاری نکرد»!

* * *

در آیه بعد، آنها را با این سخن مورد تهدید شدید قرار داده، می فرماید: «چنین نیست که شما می پندارید و با آن تفاخر می کنید، شما به زودی نتیجه این تفاخر موهوم خود را خواهید دانست» (کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

* * *

باز برای تأکید می افزاید: «سپس چنین نیست که شما می پندارید، به زودی

---

۱ ـ «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۱، صفحه ۱۵۳.

خواهید دانست» (ثُمَّ كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

جمعی از مفسران این دو آیه را تکرار و تأکید یک مطلب دانسته اند، که هر دو به صورت سربسته از عذاب هائی که در انتظار این مستکبران متفاخر است، خبر می دهد.

در حالی که بعضی دیگر، اولی را اشاره به عذاب قبر و برزخ که انسان بعد از مرگ، با آن روبرو می شود دانسته اند، و دومی را اشاره به عذاب قیامت.

در حدیثی، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آمده است: ما زِلْنا نَشُکُّ فِی عَذابِ الْقَبْرِ حَتّی نَزَلَتْ اَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ، اِلی قَوْلِهِ کَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ، یُرِیْدُ فِی الْقَبْرِ، ثُمَّ کَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ، بَعْدَ الْبَعْثِ:

«گروهی از ما پیوسته درباره عذاب قبر در شک بودند، تا این که سوره «الهاکم التکاثر» نازل شد، تا آنجا که فرمود: «کلا سوف تعلمون» منظور از آن عذاب قبر است، سپس فرمود: «ثم کلا سوف تعلمون» منظور عذاب قیامت است».(۱)

در تفسیر «کبیر فخر رازی» این مطلب از یکی از یاران علی(علیه السلام) به نام «زر بن جیش» نقل شده که می گوید: ما از عذاب قبر در شک بودیم، تا از علی(علیه السلام)شنیدیم که می فرمود: «این آیه دلیل بر عذاب قبر است».(۲)

* * *

سپس می فرماید: «این چنین نیست که شما تفاخر کنندگان می پندارید اگر شما به آخرت ایمان داشتید و با علم الیقین آن را می دانستید هرگز به سراغ این امور نمی رفتید و تفاخر و مباهات به این مسائل باطل نمی کردید» (كَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ٥۳٤.

۲ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۷۸.

عِلْمَ الْيَقينِ).(۱)

* * *

باز برای تأکید و انذار بیشتر می افزاید: «شما قطعاً جهنم را خواهید دید» (لَتَرَوُنَّ الْجَحيمَ).

* * *

«سپس با ورود در آن، آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد» (ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقينِ).

* * *

«سپس در آن روز همه شما قطعاً از نعمت هائی که داشته اید سؤال خواهید شد» (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذ عَنِ النَّعيمِ).

باید در آن روز، روشن سازید که این نعمت های خداداد را در چه راهی مصرف کرده اید؟ و از آنها برای اطاعت الهی یا معصیتش کمک گرفته اید، یا نعمت ها را ضایع ساخته، هرگز حق آن را ادا ننموده اید؟

* * *

نکته ها:

۱ ـ سرچشمه تفاخر و فخرفروشی

از آیات فوق استفاده می شود: یکی از عوامل اصلی تفاخر، تکاثر و فخر فروشی، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است.

از این گذشته، جهل انسان به ضعف ها و آسیب پذیری هایش، به آغاز

---

۱ ـ بعضی معتقدند: واژه «كَلاّ» در این گونه موارد برای تأکید و به معنی «حقاً» می باشد، این سخن را «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل می کند و می گوید: «اَلْعَرَبُ تُؤَكِّدُ بِكَلاّ وَ حَقّاً».

پیدایش و سرانجامش، از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است، به همین دلیل، قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر و تکاثر، سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می کند، که چگونه اقوامی با داشتن امکانات و قدرت فراوان، با وسائل ساده ای نابود شده اند:

با وزش بادها، با یک جرقه آسمانی (صاعقه)، با یک زمین لرزه، با نزول باران بیش از حدّ، خلاصه، با «آب»، «باد»، «خاک» و گاه با «سجّیل» و «پرندگان کوچک»، نابود شدند و از میان رفتند.

با این حال، این همه تفاخر و غرور برای چیست؟!.

عامل دیگری برای این امر، همان احساس ضعف و حقارت ناشی از شکست ها است که افراد برای پوشاندن شکست های خود، پناه به تفاخر و فخرفروشی می برند، لذا در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ رَجُل تَکَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلاّ لِذِلَّهٍ وَجَدَها فِی نَفْسِهِ: «هیچ کس تکبر و فخرفروشی نمی کند، مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد».(۱)

و هنگامی که احساس کند به حدّ کمال رسیده است، نیازی به این تفاخر نمی بیند.

در حدیث دیگری، از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: ثَلاثَهٌ مِنْ عَمَلِ الْجاهِلِیَّهِ: الْفَخْرُ بِالأَنْسابِ، وَ الطَّعْنُ فِی الأَحْسابِ، وَ الاِسْتِسْقاءُ بِالأَنْواءِ:

«سه چیز است که از عمل جاهلیت است: تفاخر به نسب، و طعن در شخصیت و شرف خانوادگی افراد، و درخواست باران به وسیله ستارگان».(۲)

در حدیث دیگری، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: أَهْلَکَ النّاسَ اثْنانِ:

---

۱ ـ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۳۶، باب الکبر، حدیث ۱۷.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۹۱، حدیث ۱۵.

خَوْفُ الْفَقْرِ، وَ طَلَبُ الْفَخْرِ: «دو چیز مردم را هلاک کرده: ترس از فقر (که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با هر وسیله می کند) و تفاخر».(۱)

به راستی، از مهمترین عوامل حرص، بخل، دنیاپرستی و رقابت های مخرب و بسیاری از مفاسد اجتماعی، همین ترس بی دلیل از فقر و تفاخر و برتری جوئی در میان افراد و قبائل و امت ها است.

لذا در حدیثی، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: ما أَخْشی عَلَیْکُمُ الْفَقْرَ وَ لکِنْ أَخْشی عَلَیْکُمُ التَّکاثُرَ: «من از فقر بر شما نمی ترسم، ولی از تکاثر بیم دارم».(۲)

«تکاثر» همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، در اصل، به معنی تفاخر است، ولی گاه به معنی فزون طلبی و جمع مال آمده، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)می خوانیم:

اَلتَّکاثُرُ، (فِی) الأَمْوالِ جَمْعُها مِنْ غَیْرِ حَقِّها، وَ مَنْعُها مِنْ حَقِّها، وَ شَدُّها فِی الأَوْعِیَةِ: «تکاثر، جمع آوری اموال از طرق نامشروع، و خودداری از ادای حق آن و بستن آنها در خزینه ها و صندوق ها است».(۳)

این بحث دامنه دار را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، او در تفسیر «الهاکم التکاثر» فرمود:

یَقُولُ ابْنُ آدَمَ مالِیْ مالِی، وَ مالَکَ مِنْ مالِکَ إِلاّ ما أَکَلْتَ فَأَفْنَیْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَیْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَیْتَ: «انسان می گوید: مال من! مال من! در حالی که مال تو تنها همان غذائی است که می خوری، و لباسی است که می پوشی، و صدقاتی که در راه خدا انفاق می کنی»!(٤)

و این نکته ای است بسیار جالب، که بهره هر کس از اموال فراوانی که جمع

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۹۰، حدیث ۱۲.

۲ ـ «درّ المنثور»، جلد ٦، صفحه ۳۸۷.

۳ ـ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ٦٦۲، حدیث ۸.

٤ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳٤.

آوری می کند، و گاه کمترین دقتی در حلال و حرام بودن آن ندارد، چیزی جز همان مختصری که می خورد، می نوشد و می پوشد، و یا در راه خدا انفاق می کند، نیست، و می دانیم: آنچه را شخصاً مصرف می کند، ناچیز است و چه بهتر که از طریق انفاق، بهره خود را بیشتر کند.

* * *

۲ ـ یقین و مراحل آن

«یقین» نقطه مقابل «شک» است، همان گونه که «علم» نقطه مقابل «جهل» است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است، و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می شود، به مرحله عالی ایمان، «یقین» گفته می شود، امام باقر(علیه السلام)فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر، و یقین یک درجه برتر از تقوا است»، سپس افزود: وَ لَمْ یُقْسَمْ بَیْنَ النّاسِ شَیْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْیَقِین: «در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است»!.

راوی سؤال می کند: یقین چیست؟ می فرماید: التَّوَکُّلُ عَلَی اللّه، وَ التَّسْلِیمُ لِلّهِ، وَ الرِّضا بِقَضاءِ اللّه، وَ التَّفْوِیضُ إِلَی اللّهِ!: «حقیقت یقین، توکل بر خدا، تسلیم در برابر ذات پاک او، رضا به قضای الهی، و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است».(۱)

برتری مقام یقین از مقام تقوا و ایمان و اسلام، چیزی است که در روایات دیگر نیز روی آن تأکید شده است.(۲)

در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مِنْ صِحَّةِ یَقِینِ الْمَرْأِ الْمُسْلِمِ أَنْ لا یُرْضِیَ النّاسَ بِسَخَطِ اللّهِ، وَ لا یَلُومَهُمْ عَلی ما لَمْ یُؤْتِهِ اللّهُ... إِنَّ

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۸، حدیث ٤.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۵ ـ ۱۳۷.

اللّهَ بِعَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الرّاحَةَ فِی الْیَقِینِ وَ الرِّضا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ فِی الشَّکِّ وَ السَّخَطِ:

«از نشانه های صحت یقین مردم مسلمان این است که: مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکند، و آنها را بر چیزی که خداوند به او نداده است، ملامت ننماید (آنها را مسؤول محرومیت خود نشمارد)... خداوند به خاطر عدل و دادش، آرامش و راحت را در یقین و رضا قرار داده، و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی»!

از این تعبیرات، و تعبیرات دیگر به خوبی استفاده می شود: وقتی انسان به مقام یقین می رسد، آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرا می گیرد.

ولی با این حال، برای یقین مراتبی است که در آیات فوق و آیه ۹۵ سوره «واقعه»: «اِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِیْنِ» به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است.(۱)

۱ ـ علم الیقین، و آن این است که: انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد، مانند کسی که با مشاهده دود، ایمان به وجود آتش پیدا می کند.

۲ ـ عین الیقین، و آن در جائی است که: انسان به مرحله مشاهده می رسد و با «چشم» خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

۳ ـ حق الیقین، و آن همانند کسی است که: وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس کند، و به صفات آتش متصف گردد، و این بالاترین مرحله یقین است.

«محقق طوسی» در یکی از سخنان خود می گوید: «یقین» همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است، که زوال آن ممکن نیست، و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته، علم به معلوم، و علم به این که خلاف آن علم محال است، و دارای چند مرتبه است: «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین».(۲)

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳.

در حقیقت، مرحله اول جنبه عمومی دارد، مرحله دوم، برای پرهیزگاران است و مرحله سوم، مخصوص خاصان و مقربان.

لذا، در حدیثی آمده است: خدمت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) عرض کردند: شنیده ایم بعضی از یاران عیسی(علیه السلام) روی آب راه می رفتند؟! فرمود: لَوْ کانَ یَقِیْنُهُ أَشَدَّ مِنْ ذلِکَ لَمَشی عَلَی الْهَواءِ: «اگر یقینش از آن محکم تر بود، بر هوا راه می رفت»!

مرحوم «علامه طباطبائی» بعد از ذکر این حدیث، می افزاید: همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان، و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر، دور می زند، بنابراین، هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد، اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهند شد.(۱)

و این است رمز رابطه یقین و تصرف خارق العاده در عالم آفرینش.

* * *

۳ ـ همگی دوزخ را مشاهده می کنند!

جمله «لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْم» دارای دو تفسیر است:

نخست این که: منظور مشاهده دوزخ در آخرت است، که مخصوص کفار، و یا برای عموم جن و انس است; چرا که طبق بعضی آیات قرآن همگی از کنار جهنم باید بگذرند.

دیگر این که: منظور مشاهده آن با شهود قلبی در همین عالم دنیا است، و در این صورت، این جمله جواب قضیه شرطیه است، می فرماید: «اگر شما «علم الیقین» می داشتید «جهنم» را در همین جهان با چشم دل مشاهده می کردید» چرا که می دانیم: بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و وجود خارجی دارند.

ولی، همان گونه که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، تفسیر اول با آیات بعد که سخن از

---

۱ ـ «المیزان»، جلد ٦، صفحه ۲۰۰ (ذیل آیه ۱۰۵ سوره «مائده»).

روز قیامت می گوید مناسب تر است، بنابراین یک قضیه قطعی و غیر مشروط است.

* * *

٤ ـ در قیامت از چه نعمت هائی سؤال می شود؟

در آخرین آیه این سوره خواندیم: مسلماً همه شما روز قیامت از نعمت ها بازپرسی خواهید شد.

بعضی گفته اند: منظور از این نعمت، «سلامت» و «فراغت خاطر» است.

و بعضی آن را «تندرستی» و «امنیت» می دانند.

و بعضی همه نعمت ها را مشمول آیه شمرده اند.

در حدیثی، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: النَّعِیْمُ الرُّطَبُ، وَ الْماءُ الْبارِدُ: «نعیم، رطب و آب خنک است»!

در حالی که، در حدیث دیگری می خوانیم: «ابو حنیفه» از امام صادق(علیه السلام)درباره تفسیر این آیه سؤال کرد، امام(علیه السلام) سؤال را به او برگردانده، فرمود: «نعیم به عقیده تو چیست»؟

عرض کرد: غذا است و طعام و آب خنک.

فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش نگه دارد تا از هر لقمه ای که خورده ای، و هر جرعه ای که نوشیده ای، از تو سؤال کند، باید بسیار در آنجا بایستی»!

عرض کرد: «پس نعیم چیست»؟

فرمود: «ما اهل بیت هستیم که خداوند به وسیله وجود ما به بندگانش نعمت داده، و به وسیله ما میان آنها بعد از اختلاف، الفت بخشیده، دل های آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده، و برادر خود ساخته، بعد از آن که دشمن یکدیگر بودند، و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده... آری، نعیم همان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و

خاندان او است».(۱)

تفسیر این روایاتِ ظاهراً مختلف، چنین است: «نعیم» یک معنی بسیار گسترده دارد که همه مواهب الهی را اعم از «معنوی» مانند: دین، ایمان، اسلام، قرآن و ولایت، و انواع نعمت های «مادی» را اعم از فردی و اجتماعی شامل می شود، منتها نعمت هائی که اهمیت بیشتری دارند مانند: نعمت «ایمان و ولایت» بیشتر از آنها سؤال می شود، که آیا حق آنها ادا شده یا نه؟ و ظاهراً روایاتی که نعمت های مادی را از شمول این آیه نفی می کند، ناظر به این معنی است که، شما نباید مصداق های مهمتر را رها کرده، به مصداق های کوچک تر روی آورید، و در حقیقت، هشداری است به مردم، در زمینه سلسله مراتب مواهب و نعمت های الهی و این که در برابر آنها مسئولیت سنگین دارند.

و چگونه ممکن است از این نعمت ها سؤال نشود، در حالی که سرمایه های بزرگی هستند که در اختیار بشر قرار داده شده، و باید از هر کدام دقیقاً قدردانی کنند و شکر آن را به جای آورند، و در موارد خود صرف کنند.

* * *

خداوندا! نعمت های بی پایانت مخصوصاً نعمت ایمان و ولایت را بر ما مستدام دار!

پروردگارا! توفیق ادای حق این همه نعمت را به ما مرحمت فرما!

بارالها! بر این نعمت های بزرگ بیفزا و آنها را هرگز از ما سلب مکن!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره تکاثر(۲)

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۵.

۲ ـ تصحیح: ۱۶ / ۳ / ۱۳۸۳.